

English title: Women as Reason and as Force of Revolution

6092



زنان بمتابه شعور و نیروی انقلابی

مجموعه مقالات

به مناسبت هشتم مارس (۱۷ اسفند) ۱۳۵۸، روز جهانی زن

کمپه برای آزادی کار

Price -- \$1.00

6093

## فهرست

### ۱- مقدمه

نقش زنان در تئوری و عمل انقلاب ایران نوشته: ندا

### ۲- نوشته‌های زایا دونایفسکایا:

- الف- زنان بعنوان متفکر و انقلابی
- ب- نهضت آزادی زنان بعنوان شعور و نیروی انقلاب
- ج- زنان بعد از جنگ دوم جهانی و رادیکالهای قدیمی
- د- کزیده‌هایی پیرامون آزادی زنان از "کتاب فلسفه و انقلاب"

### ۳- ضمیمه‌ها

- الف- رای زنان و مبارزه طبقاتی
- ب- اندیشه‌هایی پیرامون ۸ مارس
- روزا لوکزامبورگ
- نوشته: تینک لیند

توضیح ————— \*

نکات اضافه شده در متن فارسی که صرفاً به منظور رسا کردن هرچه  
بیشتر متن صورت گرفته است، همه جا بین دو کروشه [ ]  
آورده شده است.  
توضیحات مترجم با علامت \* و توضیحات نویسندگان اصلی با شماره  
شخص گردیده اند. ————— شرح

6095

3

## نقش زنان در تئوری و عمل انقلاب ایران

حدود صد سال پیش آنگاه که شاعره ایرانی قره العین، علمش را بر علیه استثمار  
ضعفی که زن تحت سیستم تحمل میکرد بریا کرد، جانسرا از دست داد.  
حدود هفتاد سال پیش، انقلاب ۱۹۰۶ ایران شاهد شرکت فعال همه  
زنان در این مبارزات شد. یک شاهد، شوستر، توضیح میدهد که چگونه "۳۰۰  
نفر از این جنس ضعیف از درون حیاط‌های دیوار کشیده و حرماً در حالیکه  
صورت‌های سرخ شده شان گویای تصمیم خلل ناپذیرشان بود، با چادرهای سیاه  
و نقاب‌های سفید به خیابان ریختند. بسیاری اسلحه در زیر دامن و بساط  
چین آستینشان پنهان کرده بودند." آنان با رئیس مجلس روبرو شده اسلحه  
شان را از آستین بیرون کشیده و تقاضای خود را از نمایندگان مجلس دایر بر  
رعایت قانون اساسی و تسلیم نشدن در مقابل خارجی‌ان در تحت هیچ شرایط  
ارائه کردند و خواستار جلوگیری از لغو مجلس و قانون اساسی شدند. شوستر  
اضافه میکند "در خلال پنج سالی که از انقلاب موفق و بدون خونریزی سال  
۱۹۰۶ ایران بر علیه ظلم و ستم شاه گذشت، برق تب‌آلود و گاه خصمانه‌ای از  
چشمان زنان چادر پوش ایران میجهید. آنها در مبارزاتشان در راه آزادی  
بسیاری از مقدس‌ترین رسوم که قرن‌ها جنس زن را در ایران به بند کشیده بود  
در هم شکستند. اما پس از برپا شدن مجلس روحانیت که تا آن زمان از انقلاب  
حمایت کرده بود از هر نوع مبارزه طبقاتی فاصله گرفت و در اکتبر ۱۹۰۷ تبصره  
های مصوب در مجلس بسیاری از امتیازات را به شاه برگرداند.  
در طی دومین انقلاب ایران ۲۹-۱۹۷۸ بار دیگر، زنان ایرانی که

بنوبه خود، سالها تحت استعمار رژیم شاهی قرار گرفته بودند به خیابانها آمده  
 و در واژگون ساختن سلطنت فعالانه شرکت کردند. و آنگاه با اعتراض به  
 عقب گردی که خمینی میخواست به زنان بقبولاند، مرحله جدیدی را در انقلاب  
 آغاز کردند. بدین طریق که در روز هشتم مارس، روز بین الطلی زن، در زیر  
 شعار "در طلوع آزادی، جای آزادی خالصی است"  
 به خیابانها آمده و فصل دوم انقلاب ایران را بنا نهادند. آنهم در زمانیکه  
 فدائیان که از خمینی انتقاداتی عنوان کرده بودند تحت تأثیر توصیه های یاسر  
 عرفات، رهبری ال او، راهپیمایی خود را که قرار بود بسوی محل اقامت خمینی  
 انجام بگیرد پس خوانده و به برقراری سخنرانی در دانشگاه تهران اکتفا نمودند  
 رایا دونایفکایا - مارکسیست - هومانیت انقلابی - که ترجمه برخی از نوشته  
 هایش در اینجا ملاحظه میشود، به توصیف خود از فعالیتهای انقلابی زنان  
 ادامه داده، میگوید: "پنج روز متوالی زنان تظاهرات خود را نه فقط بر علیه  
 خمینی، بلکه در مخالفت با یازرگان، نخست وزیر وقت، ادامه دادند و در یازده  
 مارس بعد از سه ساعت در وزارت دادگستری متحصن شدند و حتی چون شیوه  
 نمایش تظاهرات از طریق رسانه های جمعی در برگیرنده همه واقعبست ها  
 نبود، راهپیمایی خود را به مقابل مراکز رادیو و تلویزیون کشانده، از این طریق  
 نشان دادند که سانسر موجود تقریباً به اندازه سانسر زمان دیکتاتور  
 شاه میباشد." ۲

آنگاه در نوامبر ۱۹۷۹، هنگامی که زنان دست به تشکیل اولین کنوانسیون  
 خود زدند، مجبور به تشکیل جلسات خود در زیر نمر شمع گشتند. چرا که  
 مخالفین بزرگی ساختمان را قطع کرده بودند. از طرفی فدائیان پس از اطلاع

از تاریخ تشکیل کنوانسیون زنان برنامه‌ای را برای همان روز و عمل ساعت گذاشتند و به درخواست زنان دایر بر تعویق این راهپیمایی توجیهی نکرده و باین طریق توجه مردم را تا حدودی از کنوانسیون به راهپیمایی خود معطوف نمودند.

زنان ایرانی با تظاهرات خود نشان دادند که مبارزاتشان برای آزادی زن و ریشه کن کردن مردسالاری در ایران، تحت تأثیر شعارهای احزاب سیاسی که تحت عنوان "صلحت عمومی" وحدت را تبلیغ میکنند، درهم نخواهد پیچید. آنان میخواهند از هیوه این انقلاب - آزادی - بهره مند شوند نه فقط بخاطر اینکه در راه این انقلاب خود و فرزندانشان جانفشانی ها کرده اند، بلکه به دلیل اینکه مبارزاتشان برای بوجود آوردن یک سیستم نوین اجتماعی، در برگیرنده روابط انسانی کاملاً جدیدی برای زنان و مردان میباشد.

از آنجایی که روابط جدید انسانی نیاز به یک دیدگاه جهانی دارد و این مسئله خصوصاً در دنیای اسلام صادق است، ما بایم به کشور دیگری رجوع کرده متذکر شوم که حتی نویسنده برجسته‌ای چون فانون، در زمان خود، عمیقاً به بررسی مسئله مردسالاری نپرداخته بود. تجربه خواهران الجزایری مسما نشان میدهد که ناسیونالیسم محدود هرگز منجر به سوسیالیسم نخواهد شد. زنان الجزایری در زیر چادر و روینده در طی سالهای جنگ در الجزایر شرکت میکردند، آنها در بخش اطلاعات، اسلحه‌ها را روکمک میکردند، تانک‌ها و مسلسل بدست در حملات فافلکیرانه با مردان همراه میشدند و از "جبال" بالا میکشیدند. زن الجزایری در زمان انقلاب موفق شد، بقول فانون "استثمار ضاعف جنسی را تا حدودی بشکافد". ولی پس از انقلاب شاهد سخنان

انقلابیون شد که می‌گفتند: ما همه طرفدار آزادی هستیم، شاید بجز برای خواهران خودمان. قانون این انقلابی بزرگ پروسه تدریجی آزادی زن شکستن بسیاری رسوم در جامعه مردسالار الجزایر را بدلیل جانفشانی های زن و تغییراتی که در روابط زن و مرد پدیدار میشود، توصیف میکند. اما از آنجائی که حکومت استعماری فرانسه بر مسئله آزادی زن الجزایری تکیه میکرد تا شکافی در مبارزات آزادی بوجود آورد، قانون بخاطر وحدت در مبارزات سرعلیه استعمار که صورت ناسیونالیستی محدود داشت تا آنجا پیش می‌رود که مردسالاری جامعه الجزایری را انکار کند و بگوید: "تبعیت‌هایی چون محدودیت زن، بی اهمیت بودنش، تحقیرش، سکوتش و این که جامعه اسلامی برای او جایسی نیافریده است، محدودیت‌هایی است که زن شخصا بر خود تحمّل کرده است تا آگاهی خود را در مبارزات افزایش داده و آمادگی برای جدال بیشتری پیدا کند." اکنون شاهد نتایج یک چنین محدودیت‌هایی - نه فقط آنچه زنان شخصا بر خود تحمّل میکنند - بلکه محدودیت‌هایی که جامعه مردسالاری و انقلابی مطلق بر زن تحمّل میکنند هستیم: موقعیت کنونی جامعه الجزایر، آنهم نه فقط برای زنان این کشور، بلکه برای همه الجزایری‌ها.

لذا واقعیت آنست که مبارزات آزادی زن برای آنکه به نتیجه برسد بسایند به موازات مبارزات آزادی سایر خلقهای تحت ستم جامعه ادامه داشته باشد. چه این آزادی "هدیه" ای نیست که "مرد ای" روز انقلاب توسط مردان پیشکشی زن‌ها شود، بلکه حقی است که برای بدست آوردن آن خود زنان در طول پروسه انقلاب، باید مبارزه کنند. بدون چنین مبارزه ای نه تنها آزادی زن، بلکه آزادی کل اجتماع در مخاطره خواهد بود.



امروز در این زمانی که باصطلاح چپی‌ها دنباله‌رو سیاست ضد امپریالیسم<sup>۱</sup> خمینی شده‌اند، آیا آزادی زنان آنگونه که تروتسکیست‌ها در مقالاتشان ادعا میکنند در این است که "زنان مسلح در تظاهرات خارج از سفارت آمریکا در ایروان شرکت میکنند...". این مسئله که "چپی‌ها" این مرحله "تحقیق‌آمیز و اسارت‌بار از زندگی زن ایرانی را" پیشرو "تلقی میکنند نشان دهنده آن است که چقدر از واقعیت امروز زندگی زن ایرانی و از هومانیسم مارکس که میتواند رهکنایسی باشد، بدورند. شرکت زنان در تظاهرات سفارت نه فقط دلیل پسرآزادی نمیباشد، قسمتی از دروغ‌بزرگی است که تحت نام "ضد امپریالیسم" ایران را بنا استعمار جدیدی یوغ میزند.

نگاهی به قانون اساسی جدید که درست در آن زمان که تسویه همه معظوف به واقعه سفارت آمریکا بود، به مردم خورانده شد و قوانین جدید در رابطه با زن این مسئله را روشنتر میکند؛ این چه پیشروی است که قوانین ناقص حمایت‌خانواده بگلی لغو شده و طلاق یکطرفه بازگشته، اجرای آن از قضات دادگستری گرفته شده، بدست ملاها سپرده شده است و بدوران جهش‌آوردن عقده‌ی و بیشماری صیغه، بچه‌های محروم در ازواجهای منقطع جنگ بین هووها خودسوزیها و دوران یعقوب و یوسف جنگ بین نابرابری‌ها و ناخواهری‌ها بازگشته ایم. قانون اساسی جدید اولین وظیفه زن را "پرورش کودک" دانسته و منجر به "بازنشستگی داوطلبانه" هزاران زن، حتی معلمان از شغلشان گشته است. و کتاب ولایت فقیه زن را تنها زمانی مستحق نفقه، لباس و وسایل ضروری زندگی میداند که مگر بعلت عذر شرعی از شوهر تکلیف نام کند.

روحانیت که زن را صرفاً "موجودی برای تولید مثل و شهوترانی مرد" میداند

هیچ يك از مسائل مهم و اساسی كه زنان یعنی نبوی از نیروی مولده" جامعه تحمل میشوند و استثمار ضاعفی كه هر روزه با آن روبرو میشوند را اصولاً نمی-تواند درك كند و فقط آن مسائلی برایش قابل فهم است كه به جنسیت زن آنها در محدوده مالکیت مطلق مرد مربوط باشد. و لذا آنگاه كه میشوند وسایند تولید در تحت نظام سوسیالیستی باید از مالکیت خصوصی درآمده و مشترک باشد نتیجه گیری میکند كه لابد زنها نیز باید مشترك شوند و این تفکسر را در خلال سخنرانیها، مقالات و نوشته ها در جامعه" مردسالار ایران منتشر میسازد زنان نیز كه با تصویر اشتراك زنان بحالت پدیده" صیفه آگاهی دارند و در جامعه طبقاتی و پدر سالاری، موجودیت زن را در جنسیت وی و فعالیت اجتماعی او را در تولید مثل وی خلاصه میکنند. كه آنها البته باید در كنترل كامل يك میباشند (خواه پدر و خواه شوهر) مفهوم آزادی زن و زن آزاد را با فحشاء مترادف می-گیرند. این امر كه آیا زن ایرانی ترجیح میدهد، اشتراك قانونی و "متبرك" نظام مذهبی را كه قریب است پذیرفته شده بر آنچه نام "سوسیالیسم" بسر خوشبخت دارد بپذیرد، مسئله" مرد بحث نیست. چرا كه این زنان در جستجوی روابط انسانی كاملاً دگرگون و نوینی هستند.

نسل جدیدی از زنان آزاد بخواه كه خود را مارکسیست - هومانیت می - نامند، معیارهای خود را مانند گذشته در تقلید از مردان در اجتماع و بهسای آنها رسیدن" جستجو نمیکنند. آنها شاهدند كه مردان نیز در تحت نظام سرمایه داری یا صورت دیگر آن، سرمایه داری دولتی كه خود را کمونیسم می - خوانند چقدر احساس بیگانگی کرده و از آزادی بدورند. اینان با نگرستن به انقلاب روسیه كه بتلخی گرایید و انقلابهای چین و کوبا كه ناتمام مانده اند، معتقد

شده اند، نه فقط این انقلابها باید بر علیه رژیم های استثماری کهنه قد علم کنند، بلکه لازم است هدفی چون برپا کردن يك جامعه "کامل" جدید بر اساس روابطی برآستی انسانی را دنبال کنند. اجتماعی که رابطه زن و مرد در هر فرم آن - زن و شوهر، مادر و فرزند، پدر و دختر را يك مسئله خصوصی و منزوی تلقی نمیکند. این زنان در طلب جامعه‌ای هستند که این بنیادی ترین روابط رابطه زن و مرد را بر پایه های صحیح و انسانی استوار سازد و متقابلاً برای پیشرفت آزاده کامل زن در اجتماع احساس مسئولیت کند. يك چنین فلسفه آزادی - مارکسیست هومانسیم - در جستجوی براندازی سیستم سرمایه داری و استقرار جامعه ای انسانی عاری از استثمار و تبعیض نژادی، جنسی بنسوده، از سرمایه داری دولتی که صورتی ناقص از فلسفه اقتصادی - انسانی مارکس است اجتناب میورزد. فلسفه ای که در اصل در برگیرنده نظام اقتصادی بر اساس کار آزاد<sup>۷</sup> و روابط جدید انسانی میباشد.

بعنوان يك زن ایرانی که خود طعم تلخ استثمار جامعه مردسالار ایران را چشیده، ادامه این استثمار را در آمریکا در تماسهایم با سازمانهای چپ (ایرانی و آمریکایی) نیز مشاهده کردم و این جدایی بود که بین کار بیدی و کار فکری، خصوصاً تا آنجا که به زنان مربوط میشود، وجود میداشت. در تلاش - هایم برای مقابله با چنین جدایی و یافتن يك فلسفه نوین و کامل آزادی که در برگیرنده "تیروها و انگیزه های جدید" انقلاب (زنان و اقلیتها) و هدفهای آنان بوده ولی در عین حال بسوی هدف جهانی آزاد کردن همه انسانهاگام بردارد با کمیته های نیوز اند لترز و بنیان گذار آن، خانم رایا دونایفسکایا آشنا شدم. خانم دونایفسکایا که ترجمه آثارش در این جزوه بچشم میخورم بنیانگذار

مارکسیسم - هومانيسم در آمريکا و کميته‌های نيوز اند لترز ميانشد . او در جنبش‌های انقلابی و بين المللی ، بويژه در آمريکا ، فعاليت داشته ، مقالات متعددی در ضمن اين فعاليتها برشته ، تحرير در آورده است . که از جمله اين آثار دو کتاب مارکسيسم و آزادی و فلسفه و انقلاب ميانشد . ترجمه‌هایی که شاهده خواهيد نمود از سری سخنرانیها و مقالات کوتاهی است که خصوصاً در رابطه با مسئله زن از دیدگاه مارکسيسم حقیقی انکاشته شده است . امید است در اين دوران پرتلاطم انقلاب ايران رهگشایی برای همه خواهبران و برادران ایرانی باشد که جامعه انسانی برای هر مرد ، زن و کودک آرزوی کنند .

\* \* \* \*

(۱) رجوع کنید به جزوه ايران ، انکشاف و تضاد های انقلاب . نوشته خانم رایبا دونايسکایا ، نيوز اند لترز ديترويت - ميشيگان .

(۲) رایبا دونايسکایا جزوه فوق .

(۳) فرانس فانون ، استثمار ميرا .

(۴) روزنامه نيويورک تايمز ، ۲۶ اکتبر ۱۹۷۲ .

(۵) فرانس فانون ، استثمار ميرا ص ۶۶ - ۶۵ .

(۶) رجوع کنید به مقاله من در روزنامه نيوز اند لترز شماره ۶ و انويه - فوریه ۱۹۸۰ - همچنين در بحثی که اخيرا با گروهی از دانشجويان در یکی از شاخه‌های کنفدراسيون دانشجويان ایرانی داشتم ، زنان ایرانی که بدنبال فلسفه سازمانی از دولت فعلی حمايت ميکردند ، آنگاه که مسئله ازدواج منقطع و صيغه لغو قوانين ناقص حمايت خانواده و قوانين ضد کورتاژ مطرح شد ، نقطه

نظر متفاوتی از مردان گروهشان ابراز کردند. نظراتی که منعکس کننده مبارزات  
درونی این زنان در حمایتان از جمهوری اسلامی و تضادهای حاصل میشود.

*Freely associated labor* ۱۷

۲- نوشته‌های رایا دونایفسکایا:

6105

نظر متفاوتی از مردان گروهشان ابراز کردند. نظراتی که منعکس کننده «بازرات  
درونی این زنان در حمایتشان از جمهوری اسلامی و تضادهای حاصل می‌شود.

*Freely associated labor* (۷)

۶ ۱ ۵ ۷

۲- نوشته‌های رایا دونایفسکایا:

6107  
/5



### الف - زنان بعنوان منتکر و انقلابی

عمر بخیر . بیائید گذری به چند ماجرا بزنیم . ابتدا به فعالیتهای زنانی که بعنوان انقلابی شناخته نشده‌اند مانند آنهایی که در اولین کنوانسیون حقوق زن در آبخار سنکا\* در نیویورک در ۱۸۴۸ و مشورت آبا\* در نیجریه در ۱۹۲۹ شرکت داشتند نظر افکنده و آنگاه اعماق سه انقلاب را مورد بررسی قرار دهیم . روسیه فوریه ۱۹۱۷ - آلمان ژانویه ۱۹۱۹ - و انقلاب در حال تداوم پرتغالی در امروز . در هر یک از این موارد ما شاهد فعالیتهای زنان بعنوان يك نیروی رهایی بخش خواهیم بود .

#### خلافت نموده‌ها و مسئله سیاهان

خود انگیزی آنچنان خصیصه ای از توده های در حال حرکت است که داستانی از گذشته را چنانچه گویی هم اکنون در مقابل چشمان در حال وقوع است بیان می کند . یا واقعه ای را که امروز اتفاق می افتد میتوان بگونه ای تشریح کرد که بمنزله آنچه فردا اتفاق خواهد افتاد تلقی شود . این وسواس هم وجود دارد که داستان خلافت زنان را نه از آغاز و نه از انتهای آن یعنی امروز ، بلکه در جایی در اواسط شروع کرد . این مسئله بعلمت عقاید اگزیستانسیالیستی راجع به "موقعیتهای افراطی" نیست بلکه بیشتر ریشه در این حقیقت دارد که مبارزات زنان موقعیت های جدیدی ایجاد کرده که از تاریخ پنهانند و بسیاری هنوز

\* یعنی نداریم استثناها را جلوه گر سازیم - Seneca Fall \*

\* Aba Riots

۶۱۹۷

بعنوان يك زمينه فلسفی شناخته نشده اند . آنچه که ما امروز بعنوان نهضت‌های آزادی زن بعنوان ایده ای که زمان آن فرا رسیده، مینامیم تنها جنبش‌هایی هستند که از براتیک، از قشرهای پایین و در طول سالها گرد هم آمده اند .

بیابیم نظری به "شورش‌های" آبادر نیجریه شرقی در ۱۹۲۹ - ۳۰ سال پیش از آنکه کسی افریقا را جدی تلقی کند چه برسد به زن افریقایی - بیاندازیم و به آن بعنوان يك مرحله جدید آزادی جهان بنگریم . در آن سال ناسبارک زنان بازار در نیجریه شرقی ناگهان از طرف امپراطوری اشغالگر بریتانیا موظف به پرداخت مالیات شدند ، عملی که با توافق رؤسای قبایل افریقایی انجام شد . این زنان با وجود اینکه مردان حتی تحصیلکردم‌هایشان ، به آنان برای مقاومت در مقابل مالیات وضع شده کمک نمی‌کردند ، صمم شدند خود قیام کنند .

سازماندهی خود بخودی زنان کونه جدیدی از مبارزه را بوجود آورد که به اعناق همه قبایل - ایبره، یوروبا، هاوزا<sup>\*</sup> و همچنین قبایل کوچکتر - نفوذ کرد . آنقدر مخالفت زنان با این دستور، با رؤسای قبایلشان و نیز با حکمروایان امپراطوری بریتانیا، قوی ، متحد و قهرآمیز بود که امکان مهار کردن قیام میسر نبود . بدرون جمعیت تیراندازی شد و تنها وقتی ۴۰ زن کشته و بسیاری دیگر زخمی شدند "نظم" برقرار شد . حتی بعد از آن هم تنها زمانی اوضاع آرامش - یافت که مالیات ملغی گشت و رهبران بریتانیا ادعا کردند که از این "رسم" افریقایی که زنان نباید مالیات بپردازند ، اطلاع نداشته اند .

بنظر می‌رسد که برخورد با مبارزات زنان همیشه چنین بوده که حرکات آنانرا دست کم بشمار آورده و "نقلایی" محسوب نکرده اند . برای مثال آیا تا به امروز

\* Hausa

همچ تاریخ دانی یا حتی هیچ انقلابی این حرکت تاریخی را بعنوان پایه‌ای برای جهش بسوی آزادی و نیز رهبری در دهه ۶۰ انگاشته است؟ این کوتاهی به این بهانه که این واقعه در افریقای دور دست و همزمان با رکود اقتصادی سال ۱۹۲۹ اتفاق افتاده قابل توجیه نیست.

بیا باید به کنوانسیون حقوق زن در آمریکا در ۱۸۴۸ در آبخار سنکا نیویورک نظر افکنیم. واقعهای که بوسیله زنان تاریخ نویس امروز باندازه کافی ذکر آن رفته است ولی همه این تاریخ نویسان جنبه مبارزه سیاهان را که محرک اعتصاب خود انگیز زنان سفید پوست تحصیل کرده، طبقه متوسط دست کم می‌گیرند. بر مبنای وظیفه از *Sojourner Truth* و حتی در برخی موارد *Harriet Tubman* نامی برده میشود، از زجرهایی که بعنوان برده تحمل شدند بیاب میشود، شهادتشان تجلیل میشود ولی هرگز از آنان بعنوان شجر انقلاب که باعث مواجه شدن طبقه تحصیل کرده با واقعیت شد، ذکر نمی‌شود. این حقیقت که زنان سیاه در واقع ناطقان، "زن‌الها" و بله متفکرین (قیام) بودند حال آنکه طبقه متوسط روشنفکر در نیاله رو آنان بود.

آیا ما افرادی که با افتخار نهضت آزادی زن را بعنوان ایده ای که زسان آن فرا رسیده می‌انگاریم تاکنون چنین سوآلهای ساده ای از خود کرده ایم که:  
۱- چگونه است که نام نهضت ما آزاد شده کان از پدشاهی "با همه محدودیت های که در این نام وجود دارد قابل قیاس با اسم *Sojourner Truth* "مسافر حقیقت" نیست. زنی که همه فلسفه آزادیش در ناخ خلاصه شده است.  
۲- آیا تا به امروز که بر علیه "سلطه جویی مردان" بجارزه بروی خیزیم آن را بسا جدا پس *Predic of Sojourner Truth* بعد از جنگ داخلی (آمریکا)  
۱۵

- بعلمت گفته فکری "او که مایل نبود تلاش برای گذراندن تبصره" ۱۴ به قانون اساسی آمریکا (حق رأی برای سیاهان) را با تقاضای حق رأی برای زنان دشوارتر کند - مقایسه کرده ایم؟ ۳- آیا زنان تئوریسین امروزی بنا بر جنبش خود را بر پایه ای از اقتصار پایینی اجتماع، نه فقط بمنزله استفاده از این قشرها بعنوان نیروی برای مبارزه، بلکه بعنوان متفکرین مبارزه ساخته اند؟ علاوه بر این هیچ يك از این تئوریسینها این مبارزات را در زمینه سال انقلاب ۱۸۴۸ مورد بررسی قرار نداده اند.

بیا باید نگاه دیگری به آن سال ۱۸۴۸ بیاندازیم. آیا کنوانسیون زنان حقیقتاً ارتباطی به انقلاباتی که در طول و عرض اروپا اتفاق می افتاد، نداشتند؟ آیا این مسئله که بندرت ناچ از آن برده می شود واقعیت ندارد که زنان انقلاب فرانسه در آن سال روزنامه ای بنام صدای زنان چاپ میکردند (قدیمی که زنان امروز هنوز مانده که بردارند). بغیر از نبوغ مارکس چه مسئله ای در فضا موج میزد که منجر به دستیابی او به يك تلمو جدید فکری شد؟ آیا ما امروز استطاعت آنرا داریم که بگذاریم ایدئولوژی طبقه حاکم ما را در پراکمانیسم آمریکایی دست و پا بسته نگهدارد؟ آیا نباید بعنوان زن لائول آگاه باشیم که سال ۱۸۴۳ یعنی سال گسستن مارکس از جامعه بورژوازی و دست آمد فلسفه آزادپیشگانه Humanism نامیده میشود همان سالی بود که يك زن «Fiora Calli» اعلام کرد که لازم است يك انترناسیونال از مردان و زنان که به جد این کار پدید و فکری پایان دهد، بنیانگذاری شود.

فلورا تریمستان همانسال در اثر بیماری ویا در لندن درگذشت. در آلمان مارکس جوان به توسعه مجموعه کارهایش ادامه میداد. مجموعه کارهایی که شامل

نظری انقلاب کارگری، فلسفه دربرگیرنده‌های از آزادی انسانی، فلسفه‌ای که عمیقاً در مبارزات طبقاتی و این اساسی‌ترین روابط، رابطه زن و مرد ریشه داشت. مارکس به سازماندهی نهضت زنان کف کرد. نهضتی که نه فقط در طلب مزد بیشتر برای زنان باشد، بلکه شرایطی بگن متفاوت برای کار طلب کند. نه تنها حق رأی برای زنان بخواهد، بلکه در جستجوی آزادی کامل باشد. در جلد اول کتاب کاپیتال ۸۰ صفحه کامل به مسئله کار زنان و کودکان اختصاص داده شده. این صفحات تنها شامل توصیف حال آنان و یا تشریح مفاوضه‌های نیست بلکه آنگونه که مارکس در نتیجه کیریش بیان میکند ۳۱ نکیزه‌ها و نیروهای جدیدی که نفی نفی را تولید نموده و به بیان دیگر "گورگان" نظام سرمایه داری کشته، اجتماع جدیدی را بوجود می‌آورند که در آن "انکشاف نیروی انسانی غایت است".

حدود صد سال پیش از اعلامیه فلورا ترستان برای تشکیل یک سازمان انترناسیونال از زنان و مردان کارگر، بدنبال کشف یک قلعو نوبن فکری توسط مارکس، پس از اولین کنوانسیون حقوق زن در نیویورک و بعد از بزرگترین انقلاب در زمان حیات مارکس - کمون پاریس - که در آن زنان آتش‌ساز بدرستی بعنوان هم نیرو و هم شعور انقلاب عمل کردند. پس از این صد سال و اندکی آیا زمان آن نرسیده است تا فلسفه‌ای که اینهمه مورد نیاز نهضت‌های آزادی زنسان استم بوجود آید؟ فلسفه‌ای که خود را در مبارزه برای آزادی زن محدود به آشکار بی‌اختیار زشتی‌های مرد "نمنازید" و یا آنچنان که شیلا رواتم اعلام میدارد فلسفه آزادی مارکس را "تعبیری مردانه" تلقی کرده و لاجرم به تلاش‌های آن بایستد. مارکس آنچه را که حفظ میکرد - چه در مبارزات طبقاتی و چه در مورد نسفتن

زن بعنوان نیرو و هم متفکر انقلاب - خود نیز بکار میست. لذا میبینیم که در انجمن کارگران بین الملل، خانم سسل عضو از رهبری مجمع عمومی بود. مارکس Dantigny را تشویق کرد تا به پاریس رفته، در آنجا بختن زنان انترناسیونال اول را بنیانگذاری کند. دانتیو همراه با زنان فرانسوی همچون لوتی میچل قهرمان در مرکز کمیته دفاع از پاریس و دفاع از زخمیان در کمون پاریس قرار گرفت. در فلسفه آزادی مارکس، از زمانی که مارکس جوان فلسفه اش را هومانسیم جدید نامید و روابط زن/مرد را اساسی ترین رابطه انسانی خواند تا مارکس کمون پاریس و تئیکه بالاترین دست آورد آنرا "وجود خود کران" (کمون) خواند هیچ گسستگی وجود نداشت.

البته مارکس به سؤالات عصر خود، و نه زمان ما پاسخ داد. ولی آیا میتوانیم بعنوان زنان آزاد بخواه امروز با این استدلال که چون این برجسته ترین فلسفه برای ریشه کن کردن استثمار کهنه و بوجود آوردن زمینه برای جامعه جدید بوسیله یک "مرد" فرموله شده، خود را از یک فلسفه کامل آزادی محروم کنیم؟ روسیه، فوریه ۱۹۱۷، آلمان ژانویه ۱۹۱۹، و روزا لوکزامبورگ

حال بیا باید نگاهی به قرن بیستم بیاندازیم و ببینیم اولاً چه چیزی میتوانیم از زنان، در نقش توده های در حال حرکت، به ما بیاموزیم. توده های کسه برانداختن رژیم ارتجاعی روسیه تزاریسم - آن پنج روز خلاق، شیرانگیز و تکان دهنده امپراطوری در فوریه ۱۹۱۷ - را آغاز کردند. ثانیاً بیا باید به انقلاب آلمان در ۱۹۱۹ و به برجسته ترین تئوریسین این انقلاب - روزا لوکزامبورگ -

نخستین روز ۲۳ فوریه در روسیه، با برگزاری سالروز بین‌المللی زن توسط کارگران پارچه بافی پتروگراد بسادگی آغاز شد. ولی زمانی که زنان کارگر اصرار ورزیدند تا علیرغم جنگ جهانی که در آن کشورشان متحمل شکستهای فسراوانی شده بود این سالروز تبدیل به اعتصاب شود، آیا باز هم میتوان آنرا یکسالگرد ساده نامید؟ خصوصا "آنگاه که همه احزاب انقلابی - بلشویکها، منشویکهای چپ، انقلابیون سوسیال و آنارشیشان - به این زنان میگفتند که نباید اعتصاب کنند، چرا که با این کار به استقبال مرگ دسته جمعی خود میروند. آیا آن نخستین روز انقلاب که ۵۰۰۰۰ نفر علیرغم همه نصایح که آنان را منع میکرد، رژه رفتند، یک انقلاب "مردانه" بشمار می آید؟ در مورد نامه‌ای که ابرن زنان به کارگران فلزکار فرستادند چه باید گفت؟ آیا این نامه که کارگران بدان نسدای مثبت دادند و رقم اعتصابیون از ۵۰۰۰۰ به ۹۰۰۰۰ مرد و زن خانه دار و کارگرکارخانه افزایش یافت، دلالت بر آن دارد که این زنان واقعا "نمیدانستند" چه میکنند؟

آنگاه که بلشویکها به زنان کارخانه پارچه بافی ملحق شدند و اعتصابات تبدیل به مخالفت سیاسی با جنگ امپریالیستی شد و قزاقها آتش گشودند، دیگر برای حفظ امپراطوری روسیه دیر شده بود. در آن هنگام سربازان نیز شوریدند به توده‌ها پیوستند و امپراطوری پوسیده "خود بخود" در هم غلتید.

این واقعه‌ای است که آن پنج روز تاریخی که باعث سرنگونی تزاریسیم شد به بنوع خود منجر به انقلاب ۲۵ اکتبر شد. انقلابی که سلسله "بوسیله" حزب بلشویک رهبری میشد. این مسئله که بلشویکها این انقلاب را هدایت کردند ارزش آنچه را که زنان کارگر در ۲۳ فوریه انجام دادند، کم نمیکند؛ همانطور که

تبدیل انقلاب اکبر به ضد آن در ۱۰ سال بعد، زمان استالین، از ارزش بلشویک  
 - ها در هدایت انقلاب ۲۰ اکبر نمیگاهد .

آنچه که در عمل اتفاق افتاد، آنچه که در قلمرو فکر بوقوع پیوست و آنچه در آگاهی  
 توده های شرکت کننده رخ داد، همه زمینه ای است - و یا لاقط باید باشد -  
 برای آنچه که ما امروز بنا میکنیم. ولی اگر هنوز عده ای اصرار دارند که نقشش  
 زنان را چه در قالب توده های در حال حرکت و چه در نقش رهبری دست کم  
 بگیرند، بگذارید به انقلاب آلمان ژانویه ۱۹۱۹ که بوسیله روزا لوکزامبورگ رهبری  
 شد، نظر افکنیم. رهبری ای که هیچ کس در مورد آن تردیدی بخود راه نداد.



از سال ۱۸۹۹ هنگامی که روزا لوکزامبورگ با اولین ظهور رفورمیسم در  
 در جنبش مارکسیستی مبارزه کرد، تا انقلاب ۱۹۰۵ که در آن هم شرکت کرد و هم  
 در نتیجه آن معروفترین تئوری خود، تئوری اعتصاب عمومی را بوجود آورد. از  
 ۱۹۱۰ - ۱۹۱۳ و تئیکه از کارل کائوتسکی انشعاب کرد - چهار سال زودتر  
 زمانی که لنین، کائوتسکی را بعنوان فرصت طلب و خائن به پرولتاریا معرفی کرد - و.  
 مبارزات و نوشته های ضد امپریالیسم خود را نه فقط بعنوان یک مبارز سیاسی  
 بلکه همزمان با خلق بالاترین و اصیل ترین کار تئوریک خود ( انبساط سرمایه )  
 آغاز کرد تا انقلاب ۱۹۱۹، روزا هرگز بین تئوری و پراتیک خود تمایزی قائل نشد.  
 بهایید نگاهی به "رفورم یا انقلاب" که در مخالفت با برنشتین\* که درخواست

میکرد ماریست دیالکتیک از ماتریالیسم مارکس برداشته شود، بیاندازیم.  
 روزا زمانی که از برنشتین صحبت میکند چنین میانگارد: "تئیکه او ( برنشتین )

\* Bernstein



دقیقترین تیرهای را بسمت سیستم دیالکتیک ما نشانه میکرد. دقیقاً به طرز تفکر خاصی که پرولتاریای آگاه در مبارزاتش برای آزادی بکار میرود، حمله میکند. . . این کوششی است برای آنکه دست روشنفکر را که با کمک آن پرولتاریا - در حالی که هنوز از لحاظ مادی در زیر یوغ بورژوازی است - قادر به پیروزی بر بورژوازی استم کوتاه کند. چرا که این سیستم دیالکتیک ما است که به طبقه کارگر خصلت گذرای یوقش را نشان میدهد و با او ثابت میکند که پیروزی او حتمی است و فی الواقع در قلمرو فکری، انقلاب را یافته است.

واقعه تاریخی برجسته، متعاقب آن - انقلاب ۱۹۰۵ روسیه - دو سوا روز را بعنوان تئوریسین و شرکت کننده، فعال نشان میدهد که تنها بسط سخنوری اکتفا نمیکند، بلکه اسلحه بدست صاحب چاپخانه را وامیدارد تا یک اعلامیه کارگری چاپ کند. آنچه که او در تجربیاتش متمایز ساخت، آنچه که بمنزله زمینه ای برای انقلابهای دیگر بوجود آورد، آنچه که بشابه یک تئوری برای رابطه بین خودانگیزگی و حزب، خلق کرد، اعتصاب عمومی، احزاب سیاسی و سندیکا - های کارگری بود.

"انقلاب بمنزله یک میدان باز مانور پرولتاریا نیست، حتی اگر پرولتاریا بسرکردگی سوسیال دموکراسی نقش رهبری را بعهده گیرد، بلکه مبارزه ای است در کشاکش جنبش های پایان ناپذیر، خرد شدن، درهم ریختن و جایجایی همه بنیاد های اجتماعی. بطور خلاصه عنصر خودجوشی آنچنان نقش برجسته ای در اعتصابات عمومی در روسیه بازی کرد نه باین دلیل که پرولتاریای روسی "مدرسه نرفته است"، بلکه باین علت که انقلابات قابل آموزش در مدرسه نیستند. این نقطه نظر، این فعالیت و این چشم انداز بود که منجر شد تا روزا

لوکزامبورگ در جلسه انترناسیونال ۲ منعقد در اشتونگارت در ۱۹۰۲ به لنین و تروتسکی پیروند و قطعنامه مخالفت سوسیالیست ها با جنگ و لزوم تبدیل آن به انقلاب را ترمیم کند .

زمانی که لوکزامبورگ کاراکتر غیر انقلابی کارل کائوتسکی را تشخیص داد در حالیکه همه مارکسیستها منجمله لنین هنوز کائوتسکی را بعنوان بسزگترین تئوریسین انترناسیونال دوم میشناختند، لوکزامبورگ دشوارترین فعالیت خارج از یک انقلاب را آغاز کرد .

لوکزامبورگ احساس میکرد که سوسیال دموکراسی آلمان بعضی آنکه یک مبارز جنگجو بر علیه توسعه طلبی امپریالیسم آلمان باشد تنها یک نظاره گر بر اعمالش بود . این مسئله و نه فقط مسائل "سازمانی" بود که او را وادار کرد تا دوباره به تحلیل اصیل خود از اعتصاب عمومی رجوع کند . تئوری که همیشه برای او این مفهوم را داشت که "توده ها فعالین خواهند بود و رهبران تنها سخنگو" و ترجمه خواست توده ها میباشند .

لوکزامبورگ تنها به کنفرانس دادن و توسعه مبارزات ضد امپریالیستی در بحران مراكش که بنویس خود منجر به خلق بالاترین کار تئوریک او انباشت سرمایه <sup>۳</sup> ششم مشغول نبود، بلکه به مسئله زن نیز رجوع کرد و بدان پرداخت . مسئله ای که تا آن زمان کلا<sup>۴</sup> به Clara Zetkin سردبیر بزرگترین مجله زن در آلمان Die Gleichheit از ۱۹۱۷ - ۱۸۹۱ ، واگذار کرده بود .

تیراژ مجله از ۹،۵۰۰ در سال ۱۹۰۳ به ۱۱۲،۰۰۰ در ۱۹۱۳ رسید . با شروع جنگ، اعضا<sup>۵</sup> زن حزب سوسیال دموکراسی آلمان قریب به ۱۷،۰۰۰ نفر بودند . روزا لوکزامبورگ این تئوریسین بزرگ و کلارا زتکین این سازماندهنده

موفق استثنائیهایی در جامعه "زنان بی‌علاقه آلمان" نبودند، بلکه برعکس باید  
 بگوئیم که اگر اینهمه زن در این انقلاب شرکت نمیداشتند هرگز انقلابی جنسی  
 عظیم و مهم در آلمان اتفاق نیافتاد. البته هیچیک از این زنها قابل مقایسه  
 با لوکزامبورگ بعنوان یک تئوریسین نمیشدند ولی این واقعیت در مورد همه  
 نوابغ صدق میکند، چه زن و چه مرد. چنانچه یکی از معدود افرادی که راجع  
 به این مسئله نوشته است میگوید: "اگر بخاطر زنان پرولتاریا نبود هیچ انقلابی  
 در آلمان رخ نمیداد."<sup>۵</sup>

علیرغم همه سوء تمسیرهایی که از برداشت لوکزامبورگ از انقلاب روسیه  
 شده است او این انقلاب را بعنوان برجسته ترین انقلاب پرولتاریایی میستود  
 و اصرار میورزید که بلشویکهای روسی بتنهایی و بدفعات شهادت خورد را ابراز  
 کردند. لوکزامبورگ دقیقاً "برای ابراز یک چنین اعمال شهادت آمیزی خود را در  
 سلول زندانش آماده میکرد. سلولی که تا تاریخ نهم نوا بهر ۱۹۱۸ از آن رها  
 نشد، یعنی زمانی که توده های آلمان انقلابی، قیصر را از تخت براندختند.  
 هر کسی که در شروع انقلاب آلمان تلاش میکرد تا از انتقاد لوکزامبورگ بر انقلاب  
 روسیه استفاده کند، این جواب را از او میگرفت که "الفیای انقلاب را از کجا  
 آموختی، مگر نه اینکه از روسها؟ چه کسی شعار "همه قدرتها بدست سربازان  
 کارگران و روستائیان" را بتو آموخت مگر نه اینکه روسها؟ این دیالکتیک انقلاب  
 است. این چیزی است که اسپارتاکوس میخواهد و این راهی است که امروز طی  
 میکنیم."

روزها لوکزامبورگ تنها دو ماه و نیم بعد از آنکه از زندان رها شد زندگی کرد.  
 دو ماه و نیمی که طن آن مهارزات توده ها منجر به تشکیل سپتامبر ۱۹۱۸  
 ۲۳



بر علیه این حکومت نمیداد .

اولین زنی که در پرتغال در اواسط سال ۱۹۵۰ در مبارزه برای ۸ ساعت کار در روز کشته شد، کاترینا اوفییا بود که سمبل برای جنبش زنان - \*  
 سازمانی که زیرزمینی تشکیل شد - کت. اونیسا همچنین سمبل مبارزه برای  
 کسب حقوق زنان در تشکل جدید \*  
 کت. جنبشی که توسط زنان روشنفکر  
 طبقه متوسط به هنگام آزادی سه ماریا از زندان شکل گرفت.  
 نخستین موجهای زیرزمینی انقلاب از سالها پیش از ۱۹۷۴ آغاز شده بود.  
 هنگامی که شورشیان جوانان در سراسر جهان به نقطه اوج خود در ۱۹۶۸  
 رسیده بود و کسی توجهی به پرتغال نداشتند یک سری قیامهایی در پرتغال  
 بر پایه دانشجویان صورت گرفت که تنها بخاطر آزادیهای تحصیل نبود، بلکه  
 بر علیه خدمت سربازی در جنگ های امپریالیستی پرتغال در آفریقا مسورت -  
 میگرفت. دو نقطه عطف این موجهای زیرزمینی انقلاب از درون ارتش در موزامبیک  
 کینه - بیساتو و آنکولا و از درون خود پرتغال سرچشمه میگرفت.  
 در داخل کشور یک سری اعتصابات با سرپیچی از سندیکاها انجام شد.  
 زنان، بخصوص در ۱۹۷۳ هنگامی که کمبود کارگر باعث فرستادن آنان به  
 کارخانه های پارچه بافی و الکترونیک شد در مبارزات مستقیم بر علیه کمپانیهای  
 بین المللی، اهمیت خاصی یافتند. در کارخانه های پارچه بافی، الکترونیک و  
 کشتی سازی بود که ریشه دارترین جنبش های کارگری زنانه کشید. مبارزاتی که  
 در طی آن کسی هرگز در شهامت زنان کارگر تردید نکرد. ولی این زنانه

\* Movement of Democratic Women.

\* Movement for Liberation of Women.

فقط تقاضای تغییرات اساسی در شرایط کار را داشتند، بلکه درخواست روابطی متفاوت در خانه میکردند و سؤالاتی کاملاً نو درباره انقلاب و روابط انسانی مینمودند.

با برانداختن حکومت فاشیستی Castele در آوریل ۱۹۴۴، بسیاری اعتصابات خارج از سندیکا\* بوقوع پیوست. اعتصابات که انقلاب را از رهبری نئوفاشیست اسپیزلا آزاد کرد و پایه های یک نهضت جدید آزادی زنان را بنیاد نهاد. لزوم شرکت زنان با ملحق شدن سه جنبش جدید به ضرورتی اساسی تبدیل شد. ۱- شورش در ارتش ۲- اعتصابات خارج از سندیکا های کارگران صنعتگر که در سراسر کشور جریان گرفت. ۳- اشغال زمینها توسط روستائیان. این تصادفی نبود که یکی از نهضتهای سیاسی انقلابی که سرپرست PRP/PRP توسط یک زن، ایزابل دو کارما، رهبری میشد.

همانطور که مشاهده میشود، مسئله خلاقیت انقلابی یک مسئله شخصی نیست، چه وقت این شخص به برجستگی روزا لوکزامبورگ باشد و چه بمثابة عالم و یا هنرمند. حال بگذارید ببینیم آیا این جنبش که از براتیک سرچشمه میگردد، آن چیزی است که تئوریسینهای زن امروز چه در آمریکا، انگلستان و یا هر کشور پیشرفته دیگری از لحاظ تکنولوژی، تئوری خود را بر آن بنا نهاده اند؟  
سرپرست نهضت آزادی زنان در اواسط ۱۹۶۰ وقتی که نسل جدیدی از انقلابیون، از قیام سیاهان، تظاهرات ضد جنگ ویتنام و جازات ملی برای آزادی در سراسر جهان، متولد شد، شاهد بوجود آمدن زنان تئوریسین هم شده بود.

\* wildcat

آنچه که در تلاشهای اواسط ۱۹۶۰ در جنبش‌های آزادی زنان تازگی داشت  
این بود که زنان دیگر نمیدیرفتند که منتظر روز بعد از انقلاب شوند. تساهبه  
آزادی کامل خود برسند. آنها نمیدیرفتند که مبارزات خود را به مبارزه  
برای دستمزدها و یا هر درخواست اقتصادی دیگری محدود کنند. آنها  
یک سلسله سؤالات جدیدی را مطرح مینمودند. از مسئله جنسی گرفته تا اعتراض  
به سیستم پدرشاهی و تقسیم کاریدی و فکری. آنچه که آنان طلب مینمودند  
کثر از تقاضایی برای بودن یک انسان کامل نبود.

زنان شورسین فعالیتهای قابل توجهی انجام داده اند تا مرد سالاری  
را در تاریخ و در جنبش‌ها مورد توجه قرار دهند. بطور حتم این مسئله  
اساسی بود که موضوعات غیر قابل بحثی چون مسئله روابط جنسی در اثر این  
مبارزات بتوانند بیان شوند و آنها نه بسبب فروید بلکه در جهت کاملاً مخالف  
او. نوشته‌هایی مانند Sexual Politics (اثر کیت میات) مرد سالاری بسیاری  
از نویسندگان زمان ما از جمله Norman Mailer و Co. Lawrence را آشکار ساخت.  
سایر زنان شورسین اقدام به موضع‌گیری در مقابل انواع پدرسالاری نمودند.  
نقطه ضعف در آنجا بود که هیچ یک از این بررسی‌ها بطور جدی مربوط به  
فعالیتها، افکار و آمال زنان طبقه کارگر نمیشد. تنها استثنا در این مورد  
کتاب زنان، مقاومت و انقلاب\* اثر شیلا رویاتم بود.

رویاتم در این نوشته‌ها با ذکر ۳۰۰ سال مبارزات زنان، با تکیه بر مبارزات  
کارگری و انقلابی، با پشتیبانی آشکار از سوسیالیسم و با مطرح کردن مسئله  
مرد سالاری نه فقط به مثابه چیزی منحصر به سرمایه‌داری، بلکه حتی تا حد

\* Women, Resistance and Revolution

زیادی در میان خود جنبش بر مسئله اعتبار یک جنبش مستقل زنان تکیه میکنند. بدبختانه او آنقدر با ستاره گیها سرگرم است که نه به ریشه‌های فلسفی برمیگردد و نه حتی از یکی از برجسته‌ترین تئوریسینها، روزا لوکزامبورگ نام میبرد. این مسئله به هر دلیل که باشد، خواه به این دلیل که روزا لوکزامبورگ به‌طور مطلقاً وجود مسئله زن نوشته یا اینکه کارها و فعالیت‌های او، بنظر شیلا روبانم، به هدف‌های زن امروز مربوط نمیشود، یا به هر دلیل دیگر، برآستی نقض انقلابی زن را حقیر می‌شمارد. آنگاه که در طول تاریخ سیر میکند، چنین مینویسد که کوپی همه انقلابات تاریخ مردانه بوده‌اند. این مسئله تنها او را به این نتیجه گیری پیشاهنگ طلبانه میکشاند که زنان حتی وقتی کاری به برجستگی یک انقلاب عظیم که منجر به سقوط تزارسم میشود، انجام میدهند، فاقد آگاهی هستند. این تلقی تنها گونه دیگری از شطب مانده تصور کردن زنان است. بنا چنین برداشتی هرچقدر که فردی آگاهانه طرفدار یک جنبش مستقل زنان باشد حقیقتاً معتقد است که آنها قابلیت رسیدن به هدف را ندارند، مگر اینکه توسط یک حزب پیشاهنگ هدایت شوند. اعتقاد به پیشاهنگ (وانگاردیسم)\* و زنده‌گرای\*، تنها موانعی بر سر راه جنبش‌های آزادی زنان خواهند بود. موانعی که آنان را از اینکه رابطه جدیدی بین خود جوشی و سازماندهی، تئوری و پراتیک و فلسفه و انقلاب بیابند، باز میدارد و تنها صورت جدیدی از جدا کردن کار فکری ویدی است، مخصوصاً تا آنجا که به زنان بعنوان متفکرین و انقلابیون مطرح میشود.

زنان طبقه کارگر دلیل خاصی برای توجه بیقرارانه شان به انقلابها دارند

\* Vanguardism

\* etatism  
۲۸



نه فقط به این خاطر که دربرگیرنده حوادث شورانگیزی هستند، بلکه به این دلیل که این انقلابات زنان کارگر در حال تحرك را بعنوان مثال دهند گمان تاریخ نشان میدهد. رابطه دیالکتیکی خودانگیزگی و سازماندهی در زمانی که با مسائل امروز مواجه هستیم، نهایت اهمیت را پیدا میکند. امروز تنها پرتسکان نیست که در زیر همبستگی ضد انقلاب که در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۵ شروع شد قرار دارد مبارزات جهانی برای کسب قدرت بین سیستم سرمایه داری امپریالیستی و سرمایه داری دولتی که خود را کمونیست میخواند و همه نیز مجهز به سلاحهای اتمی هستند، علامت سؤالی در برابر مسئله بقای انسانها قرار داده است.

خلاقیتی که میتواند ریشه ها را از بنیان برگرداند و برآستی مرحله جدیدی را آغاز کند - یک مرحله نوین برآستی انسانی - تنها میتواند از توده ها منتج شود. تنها در آن زمان که نهضت کاملاً انقلابی بوده و به تصور و عسکریزید "حزب رهبر" محدود نشده باشد، است که انقلابهای منقطع و غیر کامل برای همیشه بی پایان خواهند رسید.

مسئله، چه این سؤال "ساده" مبارزات زنان برای تساوی حقوق در کشاکش بحرانهای پیشمار باشد، و چه رکود اقتصادی عمیق و نژاد پرستی در آمریکا آنچه که زنان در طلب آنند ساختن رابطه ای بین خلاقیت آنان و یک فلسفه آزادی است. ما بطور حتم نوع جدیدی از زنده گویی را جویا نیستیم. آنچه که بدان نیاز داریم وحدتی از فلسفه و انقلاب است که بدون آن از زیر شلاق ضد انقلاب خارج نخواهیم شد.

(۱) رجوع کنید به کتاب زنان آتش‌ساز اثر ادیت توماس. این کتاب درباره زنان کمون پاریس بوده، لازم است همه زنان آزادیخواه آن را مطالعه کنند چه کامل، تیرین و سازنده ترین تحلیلی است که تا کنون از انقلاب ۱۸۷۱ شده است.

(۲) شیلا روباتم، زنان، مقاومت و انقلاب صفحه ۱۱۰.

(۳) من با تئوری که لوکزامبورگ در کتاب انباشت سرمایه ارائه می‌نماید، مخالفت می‌ورزم و آنرا انحرافی از فلسفه مارکس میدانم. با این وجود این مسئله از اهمیت این جزوه و کمک بزرگی که به مبارزات ضد امپریالیسم در زمان خود نمود، نمی‌گاهد. رجوع کنید به (سرمایه‌داری دولتی و هومانیزم مارکس یا فلسفه و انقلاب) نیززاند لئوز سال ۱۹۶۷.

(۴) رجوع کنید به سخنرانی لیکزامبورگ درباره "حق رأی زنان و مبارزه طبقاتی" در اشتوتگارت در دومین کنوانسیون زنان سوسیال دموکرات، دوازدهم ماه مه ۱۹۱۲. جزئی از نوشته‌های منتخب روزا لوکزامبورگ. (مجله نیویورک روسو ماهانه).

(۵) تیترا اصلی کتابی که بخاطر نوشتن آن سه نویسنده زن کتاب ماریا ایزابیل بارنو، ماریا ترزا هورنا و ماریا ولهود و کوستا زندانی شدند، نامه‌های جدید پرتقال بود. چاپ سال ۱۹۷۲.

(۶) تز منتشر نشده ویلیام ایلتز نقطه شروع جالبی درباره این موضوع است. "مقتدر زنان پرولتاریا در انقلاب آلمان ۱۹۱۹ - ۱۹۱۸" که در کنفرانس تاریخ زن، کالج سنت کاترین، سنت پل، مینسوتا ۲۵-۲۴ اکتبر سال ۱۹۷۵ ارائه شد.

(۷) جزوه‌های فرلیمو در موزامبیک بی ای جی سی در کینشاسا توام بی ال ا

در آنکولا شاید به یای جزوه‌هایی که لشوکیها در سال ۱۹۱۷ نوشتند  
 نرسد، ولی مطمئناً زمینه جدیدی برای مبارزه در پرتغال را در سال ۱۹۲۴  
 ایجاد کردند، بدین طریق که سربازان پرتغالی را تشویق نمودند به خانه رفته  
 انقلاب خود را بوجود آورند. نیروهای جبهه ملی بسیاری مسائل را مطرح  
 میکرد. منجمه نقترزن، مسائلی که پرتغال "بیشرفته" حتی نام آن را هم نشنیده  
 بود. مبارزات برای موزامبیک اثر ادوارد و موندین و بازگشت به مأخذ اثر آمیکار  
 کابوال.

این مقاله خلاصه‌ای است از دو سخنرانی خانم رایا دونایفسکیا که تحت  
 عنوان "زنان شهری: سن امروز" و "روزا لوکزامبورگ" بترتیب در دانشگاه ایالتی وین  
 در سپتامبر ۱۹۷۵ و دانشگاه ویسکانسین در ماه می ۱۹۷۶ ایراد شده.

## نهضت آزادی زنان بعنوان شعور و نیروی انقلاب

در اعماق معادن سیدی،  
تحسنت را پایدار نگه اری،  
کار دشوارت بیپوده نخواهد بود .  
تفکر انقلابی سرخم نخواهد کرد . . .  
زنجیرهای ستر و آویزان خواهند افتاد ،  
دیوارها با یک کلام در هم فرو خواهند ریخت  
و آزادی در نور بتو بدرد خواهد گشت ،  
و برادران شمشیر را دیواره بدست خواهند داد .

اگر چه ممکن است این شعر پوشکین درباره انقلاب دسامبر ۱۸۲۵ با نهضت آزادی زنان امروزی ارتباط بنظر برسد ولی این حقیقت که در ۱۹۵۳ زندانیان سیاسی در اردوگاههای کار اجباری Vorkuta این سرود را بعنوان نودی آزادی سر میدادند ، جهان بودن و فوری بودن مبارزات آزادی را نصایبان-میسازد . بعبارتی این شعر تنها نمایانگر مبارزه بر علیه تزارسم نبود ، آنچه که آزادی طلبان در قرن بیستم در مبارزاتشان منجمله مبارزاتشان بر علیه کمونیسم جستجو میکنند ، برگشتی به عقب نیست ، بلکه مبارزه ای است برای ابعادی یکی

\* Notes on Women's Liberation - we speak in many voices.

\* کمونیسم را باید توضیح داد تا سه تعبیر نشود . مثلا گفته شود که مقصود نویسنده از کمونیسم نه آنچه مارکس بعنوان کمونیسم خوانده بود ، بلکه کمونیسم بقیه زبرنویس در صفحه بعد

6127

جدید در زندگی .

این جستجو که خود را تنها محدود به نوع خاصی از آزادی نکرده و در جستجوی آزادی کامل است مرحله جدیدی از آگاهی در مبارزات آزادی را اعلام میگرد . بدینگونه و با این جستجو بود که زن آمریکایی ناگهان شروع به صحبت از اسارتش کرد . تمام صحبتهایی که در سراسر جهان در مورد زن آمریکایی بعنوان "آزادترین" میشود نتوانسته و نخواهد توانست مانع از احساس این زنها شود که زنجیر شده اند . تصویر آنان از آزادی به مراتب بالاتر از زنده نبودن و داشتن حق رأی است . نکته ای که این زنان بر آن تکیه میکنند آنست که تا زمانی که زنان بصورت يك شیء تلقی شوند (حتی اگر شیئی برای عشق برزیدن) کاملاً آزاد نیستند . آنها از اینکه برپاخیزند و برای چنین عشقی "هورا" بکشند اجتناب برزیده ، تقاضای این را دارند که انسان های کاملی باشند .

از زمانی که افسانه "حوا و سبیل" که بدست آدم داد خلق شد ، زنها بصورت شیطان و یا فرشته ولی مسلماً نه بصورت انسان مجسم شده اند . تنها سبک فیلسوف ، هگل ، این افسانه را به آگاهی و نه به گناه مرتبط کرد . بسدون شك تصویر آگاهی ، نسبت به تصویر گناه ، پیشرفتی محسوب میشود ولی باز هم به این مسئله اعتراض نیست که چرا زن برای خروج از بهشت سرزنش شده است . در بقیه زیر نویس صفحه قبل ، به ابتدای کشیده "نوع روسی" یعنی و . . . میباشند . در افسانه "آدم و حوا" مرد از قلمرو بیگناهی به یرتگاه گناه کشیده میشود چرا که مسائلی چون سگر احساسات و . . . در زندگی او بوجود میآید ولی در نقل هگل انسان از مرز نادانی به قلمرو آگاهی میرسد (احساس پیدا میکند) . با این وجود در هر دو نقل حوا بخاطر خروج از بهشت و دادن سبب به آدم سرزنش میشود . (م)

ادبیات از آن به بعد، ما همیشه گناهکار حساب شده ایم. تصویر زن بصورت  
زن عروسکی یا شیطان و افسانه های مردسالاری را زنده نگه میدارد.  
بیا بید از یونان شروع کنیم که نه تنها گهواره تمدن غرب است بلکه زادگاه  
نمایش تراژدی نیز میباشد. بیا بید به ارستیا برجسته ترین نمایش در ادبیات  
دراماتیک نظر افکنیم. تا همین جندی پیش من در نطق آتنا هیچ ارتباطی با  
خصیصه مردسالاری مشاهده نمیکردم و مطمئناً در این مورد نیز در اقلیت قرار  
نداشتم. خشم و جنون آنگاه که ارسته مادرش را بخاطر اینکه او پدرش را کشته  
بقتل میرساند آنچنان گسترده میشود که بیننده وقتی آتنا او را بی گناه اعلام میکند  
خوشحال میشود.

در باره ارسته چنین رأی داده خواهد شد.  
هیچ زنی مرا نژاد<sup>۳۴</sup> و لذا در همه مورد  
بجز از واجم، من فرزندی پدرم خواهم بود،  
و با تمام قلبم مردانگی را تحسین میکنم.  
لذا ارزش بیشتری نخواهم داد  
به زنی که کشته شد چون بقتل رسانند  
همسرش را و ارباب خانه اش را.  
با رأی ساوی ارسته پیروز میشود.

ادبیات و تاریخ: نقش سیماسمان

از آنجایی که همه تاریخ گوی تاریخ معاصر است، میبایست نگاهی بسه این  
کشتن شوهر توسط زن، گناه لاتری است از گناه مردی که زنی را بخاطر قتل

درام با شناختی که در نتیجه نهضت‌های آزادی زن یافته ایم، بیاندازیم. اینبار  
 وقتی این درام را در *ypsilon* - جای که سعی کردیم تاثر کسم و بیش  
 اصل یونانی با کارکردان یونانی *Judith Anderson* بنفش *Clytemnestra*  
 را بازسازی کنم - شاعده می‌کردم، بخود می‌گفتم، جالب است آشنا بما می‌گوید  
 که از آنجایی که او بطور کامل ورشد یافته از پیشانی *Zeus* بوجود آمده است،  
 بنظر می‌آید که مادر چیزی نیست مگر دربرگیرنده نطفه مرد، و لسن اارسته  
 حقیقا "بزرگترین گناه روی زمین را با قتل مادرش مرتکب نشده است. گوا اینکه  
 کلمات توسط یک زن ادا میشود ولی این نطق نمونه کاملی است از بروز خصلت  
 مردسالاری. میخواهم بگویم این آگاهی موهبتی است که نهضت‌های آزادی زن  
 امروز برای دنیای زن بارمضان آورده است.

چه به کاراکترهای زن در تراژدیهای یونانی *Medea, Clytemnestra*  
 و *Electra* - و چه به *Lady Macbeth* اثر شکسپیر، یا ایسن موجود  
 دهشتناک *Goneril* در *King Lear* نظر افکنیم و یا در قرن بیستم نمایشنامه  
*Mourning Becomes Electra* اثر *Eugene O'Neill* یا *Flies* اثر ژان پل سارتر را  
 در نظر گیریم در میابیم که نویسندگان درام تنها کاراکترهایشان را به مد آنروز  
 در می‌آورند (و در اصل نقرها تغییر نمی‌دهند م) تمام مسئله آنست که ادبیات  
 حتی در بالاترین حد تجسمی است از جامعه مردسالاری که در آن زندگی -  
 میکنیم و بنوبه خود بر همه ما منجمله زنان، اثر می‌گذارد. از دست این  
 خطایه های مردسالارانه که از دهان ما زنان بیرون می‌آید، رهایی نداریم مگر  
 اینکه این جامعه بیگانه را از ریشه بر افکنیم.

برخلاف افسانه های ماقبل تاریخ و یا ادبیات تاریخ، مبارزات زنان برای

آزادی را بنحوی دیگری جلوه گر میسازد. این مسئله بخصوص در ایالات متحده  
 گویاتر است. چه در آمریکا مسئله آزادی سیاهان که بسیار قبل از نهضت آزادی  
 زنان بوجود آمده بود، بمنزله کاتالیزوری برای این نهضت گشت. در ضمن  
 جنبشهای الغاء بردگی، نهضت آزادی زنان متولد شد، یعنی وقتی  
 Harriet Tubman Sojourner Truth در حکم سخنگویان، گرنالها  
 و رهبران بودند و سایر زنان سفید پوست هنوز مشغول سر پوستی بیک نیک ها و  
 جمع آوری پول بوده و بطور کلی از هر نظر طبع رهبران مرد نهضت الغاء بردگی  
 بودند. آنگاه که زنان سفید پوست طبقه متوسط متوجه شدند که زنان سیاه  
 بمنزله رهبر در راه آهن زیرزمینی عمل میکنند، آنان نیز بنوبه خود تصمیم  
 گرفتند که از حد یک ندیده بالاتر روند. لذا نهضت حق رأی از بطن نهضت  
 الغاء بردگی برخاست.

بدلایل خاصی زنان در اولین مجمع خود در ۱۸۴۸ هنوز احساس میکردند  
 که يك مرد باید نقش رئیس را در جلسه ایفا کند. آنها بزودی دریافته اند که  
 اگر چه نهضت الغاء بردگی از پیشروترین نهضت های زمان خود بود، در مورد  
 مسئله زنان تبعیضات بسیاری قائل میشد. مردان نهضت الغاء بردگی که  
 زندگیشان را در راه از بین بردن بردگی فدا میکردند از اینکه ریاست جلسه  
 برده میشدند که متفکری برجسته بوده، اولین  
 \* Sojourner Truth  
 کنوانسیون زنان را در آمریکا بر پا کرد.

ناهی که به گروهی مخفی که مراتب فرار برده های سیاه را از جنوب آمریکا بمشمال  
 آمریکا و کانادا در همین جنگهای داخلی آمریکا ترتیب دادند \*Underground  
 Railway رازده شد.  
 حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای زنان  
 \* Suffragette



زنان را بهبوده گیرند ابا داشتند . تنها کسی که این مسئولیت را پذیرفت فردریک دوکلاس\* بود . ( برای آنکه نسبت به بنیانگذاران نهضت انحاء برده‌گی منصف باشیم باید گفته شود که وقتی کنفرانس ضد برده‌گی در انگلستان حاضر به پذیرش زنان نماینده آمریکا نشدند و آنها را مجبور به نشستن در بالکن محل کنفرانس مینمود کاریسون\* که قرار بود نطق اصلی کنفرانس را ایراد کند از اینکار خود داری برزیده به عنوان اعتراض در کنار زنان در راهرو ساختمان نشستند تا زمانی که نهضت سوافراژت‌ها به مسئله سیاهان و زنان کارگر مربوط میشد این زنان حتی با وجودی که خود جز طبقه متوسط بودند برای حقوق بسیار پیشتر از حقوق خود جلورفته و میجنگیدند و لسی بیسن از السفنا بردگی Susan B. Anthony و Lucretia Mott دوهمه زنان طبقه متوسط که به جنگ طولانی تلخ خود ادامه داده بودند ، مبارزات خود را بتدریج در چهارچوب طبقاتی خود محصور ساختند و وقتی بالاخره قادر به اخذ رأی شدند از احتیاجاً زنان پرولتاریا و فعالیتهایشان بسیار دور شده بودند . این محدودیت در چهارچوب طبقاتی هنوز خاتمه نیافته است ، چنانچه امروزه هم شاهد تبلیغات اهانت آمیز تلویزیون هستیم که سعی میکند بما بقبولاند که جنگ طولانی برای مساوات با حق ما برای پوشیدن مینی ژوب ( لا اقل تا وقتی که دیکتاتورهای ضد نظرشان را عوض نکرده اند ) و داشتن مارک مخصوص خودمان\* برای سیگار به Frederick Douglass یک برده فراری که به علت تبعیض در سختگویی به مقام یکسی از غیران نهضت انحاء برده‌گی رسید .

Garrison یکی از بنیانگذاران سفید پوست نهضت انحاء برده‌گی که با

فردریک دوکلاس همکاری نزدیک داشت .

نتیجه رسیده است.

برخلاف گذشته، همه گذشته‌ها، منجمله برخی گذشته‌های انقلابی و زنانی که در دنیای مردان موفقیت‌هایی کسب کرده‌اند، نهضت آزادی زنان امروز نه فقط از اینکه به کفر از آزادی کامل اکتفا کند، اجتناب می‌برد، بلکه حاضر نیست تا روز بعد از انقلاب صبر کند تا آزا بدست آورد. برعکس او، بخشی از فرآیند تاریخی بوجود آوردن آزادی راستین برای همگان خواهد بود.

تسازگی نهضت‌های امروزی آزادی زنان

خصوصیت ویژه نهضت آزادی زنان همچنین در این است که حتی زنان نهضت‌های انقلابی می‌گویند: "ما برای بدست آوردن آزادی‌مان منتظر فرودمان نخواهیم شد. ما امروز مبارزاتمان را شروع می‌کنیم و این مسئله را به مسردان همراه انقلابیمان واگذار نمی‌کنیم که برای ما آزادی را بدست آورند، بلکه خودمان برای دستیابی بدان تلاش می‌کنیم و حاضر نخواهیم بود این تلاش را نسبت به هر جنبش دیگری در درجه دوم اهمیت قرار دهیم، چرا که نهضت آزادی زنان بنوعی خود یک نیروی انقلابی است که بسوی آزادی کامل بسیاری همگان گام برمی‌دارد. همین بوجود آمدن نهضت آزادی زنان دلالت بر استقلال وجودیش دارد، چرا که این نهضت از طرف قشرهای بالا بوجود نیامده، بوسیله مردان نه حتی مردان انقلابی، ساخته نشد و لذا برای آنکه یک حزب سیاسی بمنزله‌شواسته عمومی سروری کند، در هم نخواهد پیچید و زیر بار نخواهد رفت."

باید اضافه کنم که در تضاد با نسل من که هدفشان این بود تا درست مثل مردها باشند، (چرا که بنظر می‌آید مردان همه امتیازات را بخود منحصر

کرده بودند) نسل جدید همینستها میخواهند درست مثل مردان باشند. زنان جوان احساس میکنند که مردان نیز موجوداتی بیگانه از خود هستند و آنها نیز بنوبه خود میخواهند انسانهای کاملی باشند. با مشاهده انقلابیاتی برجسته چون انقلاب روسیه که بتلخی گرایید و انقلابهای چین و یا کوبا که ناتمام باقی ماندند، این زنان به آگاهی خود از انقلابهای جهانی چنین اضافه کردند که آنه فقط این انقلابات باید بر علیه رژیمهای استشاری کهنه باشد، بلکه بسایر هدفتی چون یک جامعه کاملاً جدید بر اساس روابطی براساس انسانی را دنبال کند.

بعبارت دیگر اینان رابطه زن و مرد را چه در روز انقلاب در همان روز یا روز بعد از انقلاب یک مسئله، خصوصی تلقی نمیکند، خصوصاً از آنجایی که این مسئله همیشه بصورت یک موضوع خصوصی تلقی شده و اگر ما میخواهیم به بارزات آزادی را امروز شروع کنیم - و این همان چیزی است که زنان در عرض چند سال گذشته شروع کرده اند - رابطه زن و مرد نمیتواند دیگر بعنوان یک مسئله خصوصی تلقی شود، چنانچه گوییم مسئله زن و شوهر، مادر و کودک، دختر و پدر و مادرش، مسائل شخصی است. این تنها یکی دیگر از راههایی است که باعث احساس انزوا و بیچاری زن میشود. آنگاه که نهضت آزادی زنان بوجود میآید، فضای کلیه کشور تغییر میابد، بطوری که حتی وقتی مسئله برقراری روابط شخصی با فرد مورد علاقه، همسر، پدر یا برادر مطرح است، دیگر احساس تنهایی نمیکند. درست همانطور که وقتی برای حق کورتاژ میجنگی احساس تنهایی

نمیکند. مسائل شخصی و اشتراکی از یکدیگر جدا این ناپذیر گشته اند، نه فقط به...

خاطر اینکه بعد از آنکه در خانه جدال داشته ای میتوانی بسه جلسات مبارزات آزادی زن بیایی و شرح مبارزات دیگران را بشنوی ، بلکه بخاطر آنکه با بالا رفتن آگاهی ، هر مرد یا زنی متوجه میشود که تمام آگاهی ما انسانها از پروسه تاریخ و اجتماع ناشی میشود و ب پایه این آگاهی است که فردیست خود را می یابیم .

از اینکه از سازمانی که در مقابل آن صحبت میکنم ، انتقاد میکنم ، متأسفم و از دعوت شما برای صحبت در باره آزادی زنان تشکر میکنم ، ولی من از شنیدن واژه "کمی" شدیداً متعجب شدم . گروه کمی زنان در سازمان اخلاقی فرهنگی\* - زنان کمی ویدیکی\* نیستند . همانگونه که دیدیم ریشه های تاریخی نهضت آزادی زنان حتی زمانی که بدور هدف حق رأی گرفتن گرد هم آمده بود در تضاد با صرفاً "یدیکی" تلقی شدن در نهضت لغو بردگی ایجاد شده بسود امروز همانگونه که خواهیم دید این نهضت برانجام جلوتر از مبارزات سیاسی برای حق رأی یا حق تملك است . هنگامی که برای اولین بار در مقابل گروه نهضت آزادی زن در دانشگاه شیکاگو صحبت کردم ، آنها آماری به من نشان دادند که چقدر تعداد زنان استاد کم است و محدودیتهایی که در راه ارتقاء انسان است تا چه حد است . و غیره و غیره . . . زنان کارگر هم خواسته های بسیار اراسته میکنند . روشن است که مبارزات تا زمانی که آزادی کامل بوجود نیاید متوقف نخواهد شد .

آنچه که امروز مطرح است يك فلسفه کامل و جدید است . آنجایی که هگل افسانه آدم و حوا را از تئولوژی\* گناه به مرز شعور منتقل کرد ، مارکس به

\* Women's Auxiliary of the Ethical Cultural Society —  
\* Theology = الهیات ٤٠

تاریخ بمنوان توسعه و پیشرفت کار نگریست و لذا نیاز به يك راه كاملاً جدید از زندگی را ابراز کرد. يك فلسفه آزادی که آنرا هومانسیم جدید نامید. در اولین مقالات هومانستی، مارکس مرتباً تکرار میکرد که تا زمانی که تنها در مسود اشکال گونه کون مالکیت صحبت میکنیم، هرگز به روابط جدید انسانی، خصوصاً در قلمرو روابط زن و مرد دست نخواهیم یافت. مارکس تأکید میکرد که مالکیت خصوصی، آنقدر ما را نادان گردانده است که تنها بفکر تملك هستیم. دانشما داشتن را جایگزین "بودن" میکنیم ولی لغو مالکیت خصوصی بتنهايي آنکته که کمونیست های عالی فکر میکردند به اومه جدیدی بوجود نخواهد آورد. مارکس اصرار میورزید که این مسئله تنها شخصیت انسان را نفي میکند، چه برسد به این اساسی ترین روابط [یعنی] رابطه مرد و زن.

روابطی اینچنین جدید است که بسیاری در نهضت آزادی زنان جستجوگر آند. انواع بسیاری از گروههای آزادی طلب برای زنان وجود دارد. از به اصطلاح مادر بزرگ آنها بنام زنان ملی (N.O.W)<sup>\*</sup> که بیشتر در سیسبر خواسته های زنانی در مشاغل تخصصی گام بر میدارد، گرفته تا W.R.A.P که تنها با مرتبه زن از لحاظ آکادمیک سروکار نداشته، بلکه به واقعیت مسازرات طبقاتی (بخصوص خواسته های زنان شاغل در بیمارستانها و خواسته های آنان برای مهد کودک) توجه داشته تا به اجتماع آزادی زنان در میشیگان<sup>\*</sup> که به صورت يك هسته کوچک شیر مستقل اداره میشود. من مخصوصاً توجهم به آن

\* N.O.W National Organization of Women

\* Women's Liberation Coalition of Michigan

زنانی است که در دیترویت این جزوه؛ یادداشت‌هایی بر آزادی زنان - ما با آواهای کوناگونی سخن می‌گوییم\* - را منتشر ساخته‌اند. گروهی که شامل زنان سیاه پوست، سفید پوست، مکزیک، دانشجویان و کارکنان "فرهنگ" را از یک فلسفه کامل جدا نمی‌سازند. این صداهای بسیار شامل افراد غیر سیاسی و مارکسیست - هومانیت‌ها هر دو میشود، که البته این گروه دوم یعنی مارکسیست - هومانیت‌ها یک اقلیتند. تعداداً در اقلیت در میان آواهای کوناگونند. ما برای شما دو نوشته، زنان در این گروه را بخوانم. یکی از آنها، اتل دنیبر، از زنان سفید پوست انتقاد میکند:

"مردان این دنیا را چنان اداره کرده‌اند که تبدیل به یک جامعه، ملو از نفرت شده است. امروزه به این دلیل است که یک زن سیاه نمیتواند با یک زن سفید راجع به مسائل زنان صحبت کند. مردان سفید پوست آنقدر به زنان سیاهان درس برتری از زنان سیاه را آموخته‌اند که این تفکر دائماً در آنها بروز میکند. چند هفته پیش در مورد مسئله حقوق زن در بحثی شرکت داشتم. هنگامی که یک زن سفید پوست که سالها است عقاید سیاسی دارد گفت که از یک اجتماع در اتحادیه کارگری آمده است که در آن راجع به مسئله زن در کارخانه صحبت می‌کرده‌اند. آنجا مسئله چنین مطرح شده بود که زنان سفید پوست اضافه حقوق میخواهند، نه فقط برای آنکه مساوی

\* Notes on Women's Liberation, we speak  
in many voices. ۴۲

سفید پوست از آنان بیشتر حقوق می‌گرفتند، بلکه برای آنکه حتی مردان سیاه پوست هم از زنهای سفید بیشتر حقوق می‌گرفتند از آنجایی که من یک زن سیاه‌پوست هستم، از طرح مسئله به این شکل خشمگین شدم، چرا که زنان سفید خیال می‌کردند [بصرف سفید پوست بودن] باید بیشتر از مردان سیاه حقوق بگیرند. مردان سیاه بسیار بسیار سخت‌کار میکنند و چنین طرز تفکری نادرست است و زنان سفید نباید اجازه دهند مردان اینطور افکارشان را در هم بریزند.

از طرفی زن کارگر سیاه دیگری در گروه ما از این مسئله ناراحت بود که "زنان کارگر سیاه آنقدر درگیر مسائل مربوط به شغلشان و تبعیض نژادی هستند که معتقدند این مسائل مهتر بوده و باید اول از همه در نظر گرفته شوند. ولی واقعیت آن است که در حقیقت همه باید متحد شوند چون همه در یک مسیر کام بر میدارند. من برای کسی می‌جنگم که زن است و سیاه هم میباشد. برای من مسئله یکی است. . . من زن تارک کرده‌ای هستم و تنها بودن دشوار است ولی آنقدر گرفتاری دارم که نخواهم یک برنامه و پروژه دیگر بردارم و مردها یک پروژه دیگر خواهند بود. هر کس این مسئله که مردها "یک پروژه" خواهند بود را انکار کند و درباره مسئله "تبعیض نژادی" بودن زنان و در نتیجه عقب مانده بودن نشان بیش از حد تکیه کند و معتقد باشد که مبارزه با "مردسالاری" ضرر "سیاستهای سوسیالیستی" است، لزوماً به آن مرحله خواهد رسید که مفهوم سوسیالیسم انقلابی را تا حد یک رفورم سطحی نزول دهد. "رفورم رادیکالی مناسب با مهارت و کارایی سیاسی رفورمیست‌ها." در خانه لذا ما هم به انتقادی از چپ

"کهنه یا نو" برگردم و این کار را از دیدگاه هومانیزم مارکس مورد بررسی قرار دهم.

هومانیزم مارکس و مارکسیسم های امروز

این تنها مارکس جوان نیست که شرایط پوسیده کاپیتالیسم را هم از طریق  
 استثمار کارگران در این سیستم و هم از طریق بررسی حواس پنجگانه در شرایط  
 بیگانه ای که این جامعه استثماری به آنها تحمیل میکند، نمایان میسازد. بجای  
 همه حواس مادی و معنوی، احساس مالکیت که در حکم بیگانگی تمام این حواس  
 استم جایگزین شده است. "مارکس سرد و گرم چشیده در کرون دیسه میگوید"  
 "جزیه فرد تا زمانی که ما انسان را بعنوان متفکر و عمل کننده در هم ادغام نکنیم  
 کماکان ادامه خواهد یافت. "حقیقتاً" تا آنجا که به بندگی زن مربوط میشود این  
 بندگی در بطن اجتماع استثماری و قبل از پیدایش بردگی بوجود آمدند. از آن  
 بیشتر کار جهانی و برداخت نشده، زن و کودک تا بعد از لغو برده داری کماکان  
 ادامه یافت. مسئله اساسی که مارکس سعی در بیان آن دارد آنست که هیچ  
 چیز مگر یک ناتوریسم [طبیعت گرایی] یا هومانیزم [انسانیت گرایی] کساملی-  
 یعنی تکامل زن و مرد (و حتی کودکان) چرا که ما بقول مارکس در دوران که  
 "ماقبل تاریخ" انسانیت است زندگی میکنیم) - و تولد دوباره انسان بعنوان یک  
 موجود کارگر متفکر و پراحساس، یک انسان کامل، دلالت بر یک اجتماع تازه  
 نخواهد داشت. لذا، الفبا سرنایه داری خصوصی فقط در حکم "اولین نفی" است.  
 خود این امر نیز همایستی پشت سرنهاده شود، چرا که "تنها با پشت سرنهاس  
 این میانگین (کونیسم) ... هومانیزم مثبت آغاز به تشکیل خود مینماید".

پیش نویسهای کتاب سرمایه = Grundrisse



خود "مارکسیست" های امروزی بهترین نمونه این نقطه نظر مارکس در مورد  
ایولوژی بمنزله آگاهی کاذب میباشند. آنها خود را بعنوان "رهبران" مسا  
لائق سیاستد ارانی که میتوانند یک برداشت عقلانی از ایدئولوژی زنان ارائه -  
دهند، میانکارند و به زنان انقلابی بعنوان مخیر سیاسی "مینگرند". گویی سیاست  
مساوی است با یک فلسفه آزادی. این رهبران نسبت به عدم اعتمادی کسه  
انقلابیون با آنان دارند، بی اهمیتند. چرا که نمیتوانند بفهمند که وقتی نهضت  
آزادی زنان به سیاستد اران، بعنوان یک گروه دیگر مینگرند که میخواهند زنان  
را بصورت یک جنبشهای دیگر در آورند، واقمیت را ادا میکنند. چه ایمن  
رهبران از زنان بخواهند تا کمیته ای برای حمایت از کاندیداهای حزب کارگران  
سوسیالیست\* تشکیل دهند یا جهت تأسیس یک حزب کارگر دعوت شوند، انزجر  
این زنان به یک حد است. آنها مطمئن هستند که مورد سوی استفاده واقع  
میشوند. مخصوصاً زمانی که کسی چون Claire Moria چنین نتیجه گیری  
غلطی میکند که: "همانطور که 'شکل سیاهان' در حقیقت شکل سفید پوستان  
است مرد سالاری هم باید مسئله مورد توجه مردان باشد."

حقیقت درست برعکس این است. وقتی سوسیالیست ها مشغول ابراز ایمن  
عقیده بودند که امکان حل "شکل سیاهان" بوسیله خود آنان امکان ناپدید است  
این سیاهان آمریکا جنبش توده ای مستقل خود را خلق کردند. این مسئله  
کارگر یا "سوسیالیسم" نبود که بمنزله کاتالیزوری در نهضت های ضد جنگ ویتنام  
و تولد یک نسل جدید انقلابی عمل کرد، بلکه انقلاب سیاهان بود که نقش یک  
جنبش فکری و کاتالیزور بود و را بمحده گرفت و هنوز هم تا با امروز ایمن جنبش

\* Socialist Workers' Party.

وقفه ناپذیر را ادامه میدهد. بیان این امر که زنان انقلابی مسئله "مردسالاری" را یک مسئله "مرد توجه مردان و قابل حل توسط آنان بدانند، ممکن است مثل کتاب جنس درجه دوم\* اثر دیوار که در آن او همین مسئله را خیلی زودتر و با صدای بلندتری ادا کرد، غوغایی برآورد و در نتیجه همانند دیوار چند زن دیگر هم که در دنیای مردان بجایی رسیده اند، پیدا شوند، ولسی جنبش آزادی زنان توسط دیوار و امثال او ایجاد نشد، بلکه توسط زنان مخیر سیاسی ایجاد شد که حل مسائل را در دست خود گرفتند.

برخورد "مارکسیست"های امروز با نهضت های کنونی آزادی زن نه فقط بهیچ روی کلکی به این نهضتها نمیکند، بلکه آنان را بنظر هم مسیاننازد. آنهم درست در زمانی که این نهضتها بر تجربه کرایبی خود فائق آمده و نسبت به ایگولوگ ها عدم اعتماد پیدا کرده اند، زمانی که نهضتهای آزادی زن در جستجوی فلسفه کاملی برآمده اند که بنویسند "خود بمنزله" خیانتی است در جستجوی سایر نیروهای آزادخواه. نیروهایی که آنها نیز بنویسند "خود آنگونه که این زنان تمامیت را جستجو میکنند، در جستجوی انسان و مرد کامل بوده اند. کفونیستها سوسیالیستها، تروتسکیستها، مائوئیستها و حتی طرفداران کاسترو نمیتوانند فکر این واقعیت شوند که علیرغم اینکه زنان انقلابی و شهدا فقط یک زن - روزا لوکزامبورگ - بود که هم نقش نیروی انقلاب و هم تئوریسین هر دو را ارائه نمود. ما نیاز به تئوریسینهایی داریم که بتوانند با مسائل امروز مواجه شوند. این واقعیتی است که زنان تئوریسین نه در انزوا از مردان "خلق" میشوند و نه بسا صرف تمام وقتشان در انکار مردسالاری و ولی چرا باید اینکه از مسئله "زیاده-

\* Second sex

روی "در مورد مبارزه با مسئله" مردسالاری هراسان بود و چرا باید اینهمه در  
 وادار نمودن زنان به شرکت در طرح "استراتژی سیاسی" که منتهی به یک  
 خوردگسی میکرد، اصرار ورزید؟ لذا اگر "مربیان آنچنان هیجان زده از تکنولوژی  
 سخن میگویند که بنظر میآید تکنولوژی مرد سرحاملگی" را بکنی حذف کرده  
 است. طبیعتاً او منظورش تا حدی که این جمله بندی ناقص آنرا نمایانده،  
 عجیب و غریب نبوده است ولی او چطور میتواند در دام چنین عبارت عجیبی  
 بیافتد؟

جواب این مسئله برمیگردد به تصویر عقب مانده بودن زن غیر سیاسی. کفر  
 مریاتی آنقدر در این تصویر طبقه زنده احاطه شده که بالاترین کشف مارکس  
 - ماتریالیسم تاریخی - را با بطلان میکشاند. او آنقدر ایده آل را از ماتریالیسم  
 جدا میسازد که میتواند بگوید "با در نظر گرفتن موقعیت ما بعنوان معتقدین  
 به ماتریالیسم تاریخی، بر میابیم که تغییراتی که در آگاهی افراد رخ میدهد بر  
 تغییرات بنیادی تقدم ندارد، بلکه همزمان با آنها رخ میدهد. لذا مبارزه با  
 مردسالاری برای زنان تقریباً بی فایده است."

اینجا بالاخره دم خروج از جیب بیرون میزند. تصویر عقب مانده بودن زنان  
 غیر سیاسی با تصویر ادامه تسلط مردان بر زنان همراه است. بیچاره مارکس  
 اضافه بر همه ابتداهایی که به روزوازی به کشف او یعنی پدیده "ماتریالیسم  
 تاریخی نسبت میدهد، حالا یک سوسیالیست مستقل هم این کشف تاریخی را  
 سرزنش میکند، چرا که "تلاش زنان برای مبارزه با مردسالاری بی حاصل است"  
 آنگاه که به کستره تاریخ انکشاف انسانی نظر میافکنیم، نتیجه میجویم که  
 این واقعیت دارد که شرایط مادی تعیین کننده آگاهی است و نه برعکس.

تاریخ يك پروسه است. دیالکتیک است. هر واحدی با ضد خود همراه است. آینده در بطن شرایط کنونی نطفه بسته است. نیروهای مخالف با جامعه فعلی نه تنها با آن می‌جنگند بلکه در طون این مبارزه در مورد اهمیت مبارزات خود و نزدیکی خود بسوی هدف آینده آگاهی می‌یابند. در غیر این صورت مارکس هرگز نمیتوانست يك فلسفه انقلاب بیابد و ما مردان و زنان يك بعدی که هربرت مارکوز تصورش را میکرد باقی میماندیم.

دیالکتیک حتی در برداشت بورژوازی ایده آلیستی هنگل، سفر عظیم اکتشاف برای همگان بود چرا که امکان میداد ثنویت متضاد نیروهای مخالفی که در يك ملت در يك کشور و در يك جهان وجود دارند را مشاهده کنیم. نبوغ هنگل مشاهده کرد که "پروسه" کار بنوبه خود در بنده ذهنی از برای خود "خلق" کرده. مارکس این مسئله را کالمنتر و بطرز مشخص تری بیان کرد که بیگانگی کارگر بنوبه خود يك جستجو برای جهانی شدن ایجاد میکند. اگر چنین نمیشد انسانها همان بهتر که منتظر ماه میشدند که بملاقات زمین آید. بیایید دیوارهای محدود کننده ای که توسط مارکسیست های امروزی بنا شده را با دیدگاه مارکس که دارای آینده را در گروندریس بیان میکند مقایسه کنیم.

"دارایی آنگاه که پوسته محدود بورژوازی کنده شود چیست؟ بغیر از جهانی بودن نیازها، ظرفیت ها، لذایذ و نیروهای تولید و غیره افراد که در يك معاوضه جهانی تولید شوند...؟ بغیر از انکشاف کامل کنترل انسانی بر نیروهای طبیعت - طبیعت خود - و آن دیگری که "طبیعت" خوانده -

شده است ۲۰۰۰ بغير از پرورش مطلق تعاليات خلاقى كه بجز تكامل تاريخى پيشينش كه كليت اين تكامل را تشكيل ميدهد، پيش شرطى ندارد . . . ؟  
 پيشرفت همه نيروهاى انساني بنحوى كه با هيچ معيار از پيش برقرار شدهاى قابل اندازه گيرى نباشد . هدفى در خود . . . و اين داراى چيست اگر نه شرايطى كه انسان در آن حيات خود را بر طبق يك راه از پيش تعيين شده باز توليد ميكند، بلكه شرايطى كه او در ضمن آن كمال خود را حاصل ميسازد . جايى كه در آن انسان خواستار باقى ماندن بصورت موجودى تشكيل شده از گذشته ها باقى نماند، بلكه در حركت مطلق بسوى شدن است؟

محصور بفرود بودن نهضت آزادى زنان امروز در آن است كه جرات قد علم كردن در مقابل آنچه كه هسته منجمه مردسالارى را دارد . آنها نمى نهد فقط مردسالارى موجود در نظام سرمايه دارى، بلكه مردسالارى موجود در بطن خود جنبش هاى انقلابى حتى آنگاه كه اين مردسالارى با صد اى زنانه سخن ميگويند و حشمت از عنوان كردن اين مردسالارى منتج به درماندگى خواهد شد . رويروى با واقعيت نه فقط بصورت داوطلبانه، بلكه با آگاهى كامل از همه نيروهاى كه در مقابل ما قد علم كرده اند، تنها راهى است كه اتحاد ما را با ساير نيروهاى انقلابى تضمين ميكند . بخصوص اتحاد با كارگران كه از نقطه نظر استراتژيكي در بطن توليد قرار گرفته و شامل سپاهان نيز ميشود . مطمئناً تا زمانى كه جامعه طبقاتى وجود دارد ما بر مردسالارى غلبه نخواهيم كرد ولى ميتوانيم و خواهيم توانست يكپارچگى آن را درهم بريم . ما ميتوانيم مشاهده پيشرفت زنان بعنوان شعور انقلاب علاوه بر نيروى انقلاب باشيم . ما ميتوانيم بعنوان يسك

کاتالیزور نه فقط برای انکشاف خود بعنوان انسانهای کامل، بلکه برای پیشرفت مردان عمل کنیم. اولین گام در این راه آن است که با مسائل همانطور که پدیدار میشوند، هر جا که پدیدار میشوند، هر زمانی و در هر لباس که سربر میدارند، روبرو شده، قد علم کنیم. اولین گام بسوی آزادی آن است که مغزهای خود را طلب کنیم.

(۱) اگرچه کتاب کروندریس بصورت کامل بزبان انگلیسی تاکنون ترجمه نشده است فصل‌های مربوط به فردیت در طی تاریخ و نقطه نظر مارکس درباره زن در کسوف اولیه که از نظر انگلس در این مورد بسیار بدو راست در تحت عنوان مشکلات اقتصادی قبل از گایتالیسم بیجاپ رسیده است. خصوصاً به صفحات ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷ رجوع کنید.

(۲) اکثر نقل قولهایی که در اینجا است از مقاله "کفر موریاتی" در شماره "آزادی زن" سیاستهای جدید، بهار سال ۱۹۷۰ اخذ شده است. اما من (نویسنده) عملاً در مقابل همه گروههای چپ قدیمی و جدید - استالینیست - سائوئیست - تروتسکیست و سوسیال‌های مستقل در مورد این مسئله ایراد دارم. تصادفاً موریاتی این نقطه نظرهای سیاسی را بهتر از همه توجیه کرده است.

(۳) نوشته‌های اقتصادی - فلسفی معروف ۱۸۴۴ مارکس تا کنون چندین بار بزبان انگلیسی ترجمه شده است. در اینجا ترجمه نویسنده چشم میخورد که بصورت ضمیمه در کتاب مارکسیسم و آزادی آمده است.

این مقاله از جزوای بنام "یادداشت‌هایی بر آزادی زنان" (تهیه و چلپ از نیوز اند لترز - دیترویت) استخراج شده است.

## زنان بعد از جنگ دوم جهانی و رادیکالهای قدیمی

در طول جنگ میلیونها زن آشپزخانه را ترك کرده به کارخانه ها رفتند. سیمای نیروی کار بطور قابل ملاحظه ای تغییر کرده و همراه با آن روابط درون خانه نیز درگون شد. ولی این تغییرات بهیچ روی یک مبارزه پایمان یا قسبه نبودند و قیام زنان که در زمان جنگ شروع شد با خاتمه آن پایان نیافت. کاملاً برعکس. این قیام تا این گرفته و بصورت مبارزه ای درآمد که در طی آن هر روز و هر ساعت زن در جستجوی روابط جدیدی با همسر، فرزندان و زنان و مردان دیگر میباشد.

احزاب رادیکال سیاسی از همه این تحولات به همان اندازه ای که عموماً از جنبش های توده ای منفردند بهره بردند، ولی اثرات جدیدی که زنان در اجتماع پمتابه یک کل بوجود آورده بودند نمیتوانست تأثیری بر احزاب نگذارد و مبارزه رقیب آغاز کردید که مردان از جنگ برگشته و بر سرپست های سابق خود رفتند. این مبارزات [در داخل احزاب] «منا» مانند همان مبارزاتی بود که

در جامعه، بورژوازی رخ میداد. با این تفاوت که مبارزات داخل احزاب چنان در انفاظ مارکسیستی پیچیده شده بود که باسانی قابل تشخیص نبود که بیسن احزاب سیاسی و جامعه، بورژوازی در برخورد با این مسئله، اساسی (زن و مرد) هیچ تمایزی وجود نداشت.

برای اینکه از این مبارزه کوچکتر درون احزاب تصویری داشته باشیم بهتر است اول نگاهی به اجتماع بعنوان يك كل بیاندزیم. حرکت تودهای زنها به کارخانجات از طرف مردان با همان سو مطنی روبرو میشد که اولین حرکتسیاهها بسوی صنایع پیش از تشکیل کنگره\* سازمان صنعتی. این سوء ظن که آیا زنان شرایط کار و استاندارد هارا پایین میآورند؟ ولی همانطور که سیاهان همکاران قابل اعتمادی شناخته شدند، زنان نیز به مرور پذیرفته شدند. اما زنهای نیز به مردان با سو ظن مینگریستند که آیا مردان در کارخانه همانند شوهر، پدر و برادرانشان در خانه، سعی در تسلط بر آنها خواهند کرد؟ زنها هم بودند تا نگذارند چنین چیزی اتفاق بیافتد.

وقتی که زنها بعنوان يك موجود انسانی، وفاداری طبقاتی خود را به اثبات رسانیدند، مردان در روابط خود با آنها با در نظر گرفتن اینکه در واقع چیزی نوین در صحنه آمریکا بوقوع پیوسته است، بعد کافی انعطاف پذیر شدند. نه تنها زنهای کارگر در کارخانه ها، بلکه حتی زنان (بقعه سفید) تلفنچی ها و غیره به صف اعتصابیون پیوستند. مردان در مورد بیداری این قشر جدید جمعیت چنین میگفتند: "نمیدانستم این شهاات ها را هم دارند" آنها همچنین نمیدانستند که کارگران زن "شهاات این را هم دارند" که

\* C.I.O Congress of Industrial Organization.



به خانه آمده و در آنجا نیز خواستار برقراری روابط نوین کردند. اینجا مردان متوقف شدند. هنوز از زن انتظار آن معرفت که همه کارهای خانه را انجام داده، از بچه ها نگهداری کرده و در حالیکه شوهرش برای بازی پیکر خیس را ج می شود در خانه بماند. بهر حال زنها نقش جدیدشان را در تولید و خیسلی جدی تلقی می کردند. آنها اعتبار جدیدی برای خود یافته، برداشت جدیدی از نحوه روابطشان با دیگر همکاران مرد و زن بدست آورده و دیگر زیر بار نقش مطیعانه ای که قبل از ورود به کارخانه، در خانه داشتند، نمی رفتند. لذا، آنجا که نمیتوانستند این روابط جدید را بوجود آورند از واجها کسسته میگردید حتی اگر این بدین معنی بود که زن تنها نان آور بچه ها میشد.

سیاستمداران خیال کردند که برای بازگرداندن ثبات در خانه تنها لازم است به زنها چند شغل در داخل دستگاه دولتی، تجاری و ارتش بدهند و بس. افتخار به اقتصاد در حال گسترش آمریکا و همه دستگاههایی که در آسایشخانه تعبیه شده بود تا زندگی را برای زن خانه دار آسانتر کند، اشاره کنند. ولی زنها تمیز می یافتند. آنها قاطعانه از اینکه زائده ای متصل به مردان باقی بمانند، خودداری می کردند. چرا که خواستار داشتن رابطه ای صرفاً جنسی با همسرشان نبودند، بلکه در جستجوی روابطی انسانی با آنها بودند. آنها در جستجوی یک تغییر سازماندهی تمام و کمال در اجتماع بودند. در این جستجو بعضی از زنها نیز به احزاب سیاسی رادیکال روی آوردند. این احزاب رادیکال قادر به تشخیص زنان بعنوان یک نیروی شخص انقلابی جدید در اجتماع نگردیدند، ولی این نیروهای جدید [نهضت های آزادی طلب زنان] بر اساس معیارهای نوینی که جهت تفاوت در باره این اصطلاح جنبش های

انقلابی قائل شد، قادر به تشخیص نارصائیهای آنها گردید. در همان دوره همزمان با خاتمه جنگ، در حزب کارگر اختلافات شدیدی به علت شکست این حزب در توسعه خود رخ داد. آنها در بررسی نقاط ضعف حزب به تبلیغات سیاسی خود که در آن تصویری تحقیر افشانه از توده های آمریکایی ترسیم میشد، توجهی نکردند. نه آنها تنها به افرادی که مسئول بازگ کردن این شی سازمانی بودند، نگریستند و از آنجایی که این زنان بودند که در پست های مختلف مورد لزوم جایگزین مرد ها شده بودند، در حقیقت میارزهای بر علیه زن ها آغاز شد.

کرایش ما که تا آن زمان توجهی به مبارزات بین اعضا برای مقام نکرده بود، برای اولین بار آغاز به بررسی این مسئله کرد. چرا که واضح بود که این مسئله نه یک امر فردی، بلکه برامتی مشکلی اجتماعی میباشد.

ما بدفاع از زنانی برخاستیم که پست سازماندهی شهر را برعهده گرفته بودند. پستی که حال مورد مؤاخذة قرار گرفته بود. این مزخرفات بورژوازی چیست که میگویند مرد ها بسر پست خود برگردند؟ گویی این زنانی که در طول سالهای جنگ همه کارها را انجام داده بودند، رهبران اصیل سیاسی نبوده و فقط عضوعالی البدلند. ولی ما این عنصر جدید را در قالب الفاظ قدیمی سیاسی بیان کردیم که این شی سیاسی شما و نه فردی که آن را با انجام میرساند است که این آشفتگی را بهار آورده و توسعه حزب را متوقف ساخته است.

استفاده خود ما از عبارات کهن سیاسی بجای رویت این عنصر جدید.

\* State-Capitalist Tendency within The Trotskyist Movement in the 1940's

که مسئله زنان بخودی خود نه فقط در خارج، بلکه در داخل سازمان نقشش جدیدی بازی میکرد. ما را از فهم این مهم که زنان اکثراً کارگر هستند بازداشت. یک زن بخصوص، مشکل خاصی داشت چرا که مجرد بوده و کودک ۱۲ ساله ای داشت، ولی ما توجه خاصی به این مشکل نکردیم. کویی از آنجا که این مسئله نه یک مشکل شخصی، بلکه مشکلی اجتماعی است، بهسررو تعصب کاپیتالسم غیر قابل حل میباشد. این تله، هشتمانی است که در انتظار هر آنکسی است که عوامل جدید را در مسائل تشخیص ندهد و خود ما هم تقریباً در این تله افتادیم.

آنچه که ما را در این مورد از اشتباه بازداشت افرادمان و بخصوص زنهای ما بودند، ابتدا یک امر روشن بود. پاسخ جدیدی به برخی مسائل تاریخی بوجود آمده بود که بر نزدیکی مبارزات سیاهان و زنان در آمریکا تکیه میکرد. زنان جدید عضو گرایش ما به رابطه تاریخی بین نهضت حقوق زنان و مبارزین الفبا بردگی گوش فرا میدادند. به این واقعیت که فردریک داکلاس در میلان مبارزین الفبا بردگی تنها کسی بود که حاضر به ریاست جلسه زنان شد، گویی این واقعه در سالهای دهه ۳۰ قرن پیش اتفاق نیافتاده بود، بلکه مسئلهای بود که هر روزه بر سرکار یا در خانه با آن روبرو میشدند.

این مسائل تاریخی بعلمت ضرورت انقلاب فعلی زنان رنک امروزی بخسود میگرفت. آنچه که سرعت در حال ظهور بود شدت و تعاضت بینش بود. زنان با اداه انقلاب هرروز در خانه، بعد جدیدی به سیاست میدادند. از مرحله سازمانهای اختصاصی برای زنان عبور کرده، در جستجوی راهی جدید برای خروج بودند. این مسئله را زنهای گرایش ما در تماس هایشان با همکاران و

زنان پرولتاریا در همسایگیشان احساس میکردند .

زنان ما انگیزه های نو را از میان این اشکال جدید اجتماعی موجود یعنی توده های خارج [از گروه] دریافت میکردند . ضافاً بر اینکه آنها بهترین دوستانشان را نه در میان باصطلاح "انقلابیون" داخل گروه ما، بلکه در میان همکارانشان در خارج مییافتند . اگر این مسئله آنها را با زنان خرده بورژوا در حزب کارگر در اختلاف انداخته بود ، اضافه این اختلافات آنگاه که این زنان با زنان حزب کارگران سوسیالیست تماس گرفتند ، عمیق تر شد . گرایش مسا در ۱۹۴۷ به SWP ملحق شد . هنگامی که بنظر میآید که لاقول آنها دیدگاه انقلابی شود را در عرصه آمریکا حفظ کرده اند .

اولین اختلاف وقتی بوجود آمد که زنان عادی سازمان ما در تماسهای خود با زنان SWP متوجه شدند که اینان همان وضعیت مطیعانه ای که زنان در جامعه بورژوازی عهده دارند را میباشند . آنها کار میکردند تا مخرج مردانشان را که رهبران حزب بودند تأمین کنند . این زنان بهمان اندازه نسبت به رهبران زن حزب غضبناک بودند و آنان را بصورت زنانی که در جامعه بورژوازی در رقابت شغلی هستند ، مینگریستند . این رهبران زن هیچ شباهتی به تشرهای جدید زنان اجتماعی که بعد جدیدی به انقلابات فعلی در آمریکا اضافه میکردند ، نداشتند . ایداً - اینها زنانی بودند با "مأموریت" رهبری سایر زنان - مبارزه در اصل بین افراد عادی حزب و رهبران ، چه مرد و چه زن بود .

اولین حادثه چنین اتفاقی افتاد ، افراد عادی حزب با همکارانشان در سوکار و همسایگانشان صحبت کرده بودند و از آنها در مورد قیام هایی که در

حزب کارگران سوسیالیست SWP ۵۶

حزب خیلی بطور کلی در مورد آنها صحبت شده بود، شنید می‌بودند. با این تفاوت که این شنیدنیها خیلی روشن و قابل لمس توضیح داده شده بود. یک زن جوان گرایش ما اظهار داشت که مسئله زن نباید صرفاً از نقطه نظر تاریخی بررسی شود و گفت که او بنویسد خود علاقه ای به انکشاف جوامع مادر شاهی نداشته، بلکه بیشتر مایل است راجع به زن امروز و انقلابی که هنوز در جریان است صحبت شود.

هنگامی که به این زن اجازه داده شد تا صحبت مختصرش را ارائه کند مردان روشنفکر با سرگرمی با او کوش فرا دادند در حالیکه رهبران زن چنین استدلال میکردند که تنها راه برای زنان آن بود که زن نباشند. این همان زنی بود که در موقع انتخابات دامن تنگی با چاک بغل پوشیده بود و به رفتن زن ما که در انتخابات در مرحله پایبندی از او بود نصیحت میکرد که "باید از سکس استفاده کنی".

جنبش مردانه این زنان SWP از طرفی و حالت فوق العاده احساساتی - نشان از طرفی دیگر تا بدان حد بود که نه فقط زنان مایلکه زنان عادی SWP هم شروع به قیام کردند - آنها میگفتند غیرممکن است که زنان پرولتاریا را بگرد هم جمع کرد و رهبرانشان را بصورت "زنانی استثنایی" جلوه گر ساخت. این رهبران درکی از این مسئله بعنوان یک مسئله اجتماعی نداشتند، بلکه مبارزه را تا حد جدال برای مقام در داخل حزب نزول داده و هر آنکس که به آنها اعتراض میکرد را متهم به "مردسالاری" میکردند.

### گزیده‌هایی پیرامون آزادی زنان

مقالهٔ ذیل از کتاب فلسفه و انقلاب - از هنگ تا سارتر، از مارکرتا مائو - یکی از برجسته‌ترین آثار این نویسنده استخراج شده است. برای مطالعهٔ متن کامل این فصل به بخش آخر کتاب تحت عنوان "انگیزه‌ها و نیروهای جدید" که شامل مسئلهٔ سیاهان - جوانان ضد جنگ ویتنام - کارگران - آزادی زنان میشود، رجوع کنید.

رایجا ضمن صحبت از سیاهان بعنوان نیروها و انگیزه‌های انقلاب در دههٔ ۱۹۶۰ به مبارزات زنان آزادی‌طلب آمریکا در این دهه اشاره کرده و مینویسد: "... یک زن سیاهپوست از نهضت آزادی زنان احساس خود را چنین ارائه میکند: "من کاملاً تابع نشده‌ام که آزادی سیاهان آنطور که در حال حاضر ارائه میشود، حقیقتاً و براساسی بمعنی آزادی من باشد و مطمئن نیستم که آنگاه که زنان "زمین‌گذاران اسلحه‌ام" فرا رسیدند، مثل بسیاری خواهران کوبائیسیم یک جبارو بدستم ندهند." ...

هنکاهی که زن آزادی طلب سیاه ترسش را از اینکه "تا اسلحه را زمین  
 بگذارد دوباره جارو دستش بدهند" ابراز میکرد در حقیقت یکی از نیروها و  
 انگیزه های جدید را که بشدت ضد زنده گزایی بود و در صحنه تلویخ ظهور کرده  
 بود، نشان میداد و بطور کلی سوالات جدیدی مطرح میکرد. البته درست  
 است که این سوالات در واقع خطاب به دنیای سرمایه داری مخصوصاً آمریکا  
 بود، ولی این زنان میگفتند "ما دیگر یک جسم نخواهیم بود... یک جسم بیشتر  
 برای ارضا غرایز جنسی یا آدم مکانیکی هایی برای تمیز کردن خانه یا کارگر  
 ارزان قیمت که وقتی مردها در دسترس نیستند، طلب میکنید و وقتی کسی در  
 دسترسند، بیرون میاندازید". این زنهای "مفزشان را هم طلب میکردند" و این  
 دسترسند، بیرون میاندازید. این زنهای جدید چپ را متمجب میساخت. چرا که کو-  
 مسئله بیشتر از همه، نیروهای جدید چپ بر خاسته بود ولی این  
 اینکه این نهضت آزادی زن از بطن نیروهای جدید چپ برخاسته بود ولی این  
 زنان آزاد میخواه در حقیقت در مقابل مردان "چپ جدید" قد علم کرده بودند.  
 همان زنان که در هر مرحله از تکامل نهضتهای آزادی شرکت کرده بودند، دیگر  
 از اینکه تابعیت، مسئول دستگاه میمیکرافی و "زنهای یدکی" احزاب چپ باشند  
 روی بر میگذاشتند. آنها میخواستند به جدایی بین کار فکری ویدی پایشان  
 داده شود و این عمل نه تنها بعنوان یک هدف در آینده و در قبال سیستم  
 سرمایه داری، بلکه بمنزله یک نیاز آتی در احزاب چپ بخصوص تا آنجا که به  
 زنهای در این حزب بر میگردد، مورد توجه واقع شود. این زنان از اینکه به  
 مردسالاری موجود در جنبش های سیاه هم حمله کنند، روی گردان نبودند.  
 زنان سیاه و سفید دست بدهست هم دادند تا با غرور و نخوت استوکی کارمایک

\* Stakely Carmichael ۵۱

که می‌گفت: "تنها جایگاه برای زنان در این نهضت نهاله روی است" مبارزه کننده آنقدر مبارزه این زنان با نخبه کرایان و مستبدین آشتی ناپذیر بود که نهضت‌های جدید آزادی زنان - این گروه‌های کوچکی که در همه جا سر بر می‌آوردند - در جستجوی فرم اساسی جدیدی برآمدند که ضمن آن امکان خود - سازی برای زن بطور فردی نیز پیدا شود. اینان گروه‌های سازمان یافته موجود زنان را نیز رد می‌کردند، چرا که این سازمانها تا حد زیادی در تشکل سازمانی خود تنها خواست‌های طبقه متوسط زنان شاغل و متخصصین را در مد نظر داشتند. گروه‌های جدید زنان آزاد بخواه میخواستند همه زنان را آزاد کنند. بیشتر از همه سیاهان، طبقه کارگر، کزیکها و سرخ بوستان. چه مسئله حق کورتاژ بود یا دستبرد مساوی یا کنترل بر زندگی خود، کلمه جدید "اکنون" بود. آزادی برای حالا، اکنون، امروز، نه فردا چه برسد به روزهای بعد. این بدین معنی بود که نباید منتظر روز انقلاب شد چه برسد به اینکه اجازه دهیم مسئله روابط زن و مرد از ضارزات سیاسی کنار گذاشته شود. زنان دیگر مسائلشان را یک موضوع خصوصی تلقی نمی‌کردند، چرا که این راه‌استاناری بود که باعث احساس انزوا و درماندگی زنان میشد. این حقیقت که آزادی در هوا موج میزد، دلالت بر این واقعیت داشت که او دیگر تنها نیونکه هزاران نفر در حال شکل دادن بیک جنبش و یک نیرو بودند. مسئله فردیت و مسائل اشتراکی در تظاهرات توده‌ها در آگوست ۱۹۷۰ از یکدیگر تفکیک ناپذیر شدند و برای نخستین بار تاریخ دیگر گذشته نبود، بلکه در پروسه تشکل بود و اینبار که زنان در شکل دهی به این تاریخ شرکت داشتند، دیگر احساس نمی‌کردند که



در جمع و مسائل آن کم شده اند، بلکه هر يك فردیت خود را در طول این پروسه تاریخی مییافت.

لذا علیرغم تبلیغات غلط در مورد مختران زنتی که سینه بند هایشان را میسوزانند\* و اراجیف دیگری که مردسالاران میساختند تا این جنبش را سخره جلوه گر سازند، زنان بیشتری هر روز بدان نهضت ملحق میشدند. زنان گوناگونی که تا آن زمان به هیچ گروهی نپیوسته بودند، فعال و متفکر شدند. علاوه بر عده ای که خود را عضو نهضت مینامیدند، هزاران نفر دیگر هم همین عقاید را ابراز میکردند. از سازمانهای بیمه اجتماعی مادران تا نیروهای جدیدی که میکشیدند در صنایعی که زنان در آن بودند، سندیکای کارگری بوجود آورند و بدینوسیله بر علیه تبعیض<sup>۳</sup> که سندیکاها ی آن زمان در حق آنان روا میشدند مبارزه کنند. هزاران ندایی که عقاید آزادی زن را بیان میکردند نتیجه خواندن کتاب Kate Millet سیاست بر اساس جنسیت یا صد و اندی کتابها<sup>۴</sup> جدید درباره این مسئله نبود، بلکه بعلمت عطش جدیدی بود که برای نقشهای جدید در اجتماع و روابط جدید برای زنان در آن زمان بوجود آمده بود. مارکسیست های امروز بجای آنکه رابطه میان تداوم تلاشهای امروز با آنچه که مارکس در حال ظهور میدید بررسی کنند و یا به نداهای جدید گوش فراد دهند. بارزترین نمونه این ابتدال مارکس یعنی ایدئولوژی بعنوان آگاهسی نادرست میباشد. آنان بخصوص بعنوان رهبر یا دست کم سیاستمداران به مسائل مینگرند که میتوانند "یک برداشت منطقی از ایدئولوژی زنان" ارائه دهند و به زنان انقلابی امروزی بعنوان افرادی غیر سیاسی نگاه میکنند. چنانچه گویی

\* برخی حرفه ها تنها به مردان میتوانست اختصاص داشته باشد.

معتقد بودند این زنان هیچ مسئله با ارزشی برای گفتن نداشتند و جنبش آنان ارزش عینی نداشت. این واقعیت که در تظاهرات توده ای زنان، خصوصاً در نیویورک در ۱۹۷۰، همه احزاب سیاسی میخواستند از آنان استفاده کنند، امروز دقیقاً همان مشکل ما است.

خصوصیت متمایز نهضت های امروزی آزادی زنان در این است که در قبال این مسائل جمله مردسالاری قد علم کنند. آنهم نه فقط مردسالاری موجود در سیستم سرمایه داری، بلکه در درون خود نهضت های انقلابی. توسل از اینکه این مردسالاری را بوملا کنیم، منتج به درماندگی خواهد شد. روبرویی با واقعیت نه فقط بصورت باوطلبانه، بلکه آگاهی کامل از همه نیروهای کسودر مقابل ما قد علم کرده اند، تنها راهی است که اتحاد ما را با سایر نیروهای انقلابی تضمین میکند. بخصوص اتحاد با کارگران که از لحاظ موقعیت استراتژیک در بطن تولید قرار گرفته و شامل سیاهان نیز میشود. مطمئناً تا زمانی که جامعه طبقاتی وجود دارد، ما بر مردسالاری کاملاً پیروز نخواهیم شد ولی این مسئله از اهمیت نهضت آزادی زن نمیگاهد. برعکس این واقعیت که یک نهضت آزادی زنان، باین گسترده وجود دارد، ثابت میکند که آزادی زن ایده ای است که زمان به حقیقت پیوستنش رسیده است و یک جز اساسی از ارکانیسم آزادی میباشد.

6158 - 3

6158

### الف - رأی زنان و مبارزه طبقاتی

"چرا در آلمان سازمانی برای زنان کارگر وجود ندارد؟ چرا ما در مورد جنبش زنان آنقدر کم می‌شنویم؟" اما ایبررا یکی از بنیانگذاران جنبش زنان در آلمان مقاله ۱۹۸ خود را تحت عنوان "زنان کارگر در مبارزه طبقاتی" با سئوالات فوق آغاز نمود. از آن تاریخ هنوز ۱۰ سال نگذشته است اما این فاصله شاهد گسترش عظیم جنبش زنان پرولتر بوده است. بیش از صد و پنجاه هزار زن در اتحادیه‌ها مشغول شده‌اند که در زمره فعالترین نیروهای شرکت‌کننده در مبارزه اقتصادی پرولتاریا می‌باشند. چندین هزار زن بطور مشگل زیر پرچم سوسیال دموکراسی روزه رفته‌اند. جریده سوسیال دموکراتیک زنان؟ بیش از صد هزار تیراژ دارد و رأی زنان یکی از حیاتی‌ترین مسائل پلاتفرم سیاسی سوسیال دموکراسی است.

دقیقا همین فاکتورها ممکن است شما را بدانجا بکشاند که به اهمیت نبرد برای رأی زنان بهای کمی بدهید. مکن است فکر کنید که ماحتی بدون حقوق سیاسی مساوی برای زنان، پیشرفت بسیاری در آموزش و مشگل کردن زنان کرده‌ایم در نتیجه رأی زنان ضرورتی قوتی نیست. اگر چنین فکر نمائید، فریب خورده‌اید. بیداری سیاسی و سندیکایی نوده‌های مونت پرولتری در عرض پانزده سال اخیر بسیار باشکوه بوده است. این امر فقط بدین خاطر میسر شده است که زنان کارگر علیرغم محروم بودن از حقوقشان، شور و هیجان زنده‌ای در مبارزه سیاسی و پارلمانی طبقه خود نشان داده‌اند. زنان پرولتر تاکنون توسط رأی مردان که البته آنها در آن اگرچه غیر مستقیم شرکت داشته‌اند، حمایت شده‌اند. نوده‌های وسیع

مردان و زنان طبقه کارگر، فعالیتهای انتخاباتی را بحاشیه خواستی مشترک ارزیابی میکنند. زنان در تمام نشستهای انتخاباتی سوسیال دموکراتیک، بخشی عظیم و بعضی اوقات اکثریت را تشکیل میدهند. آنها همواره باعلاقه بوده و شدیداً درگیر میباشند. در مناطقی که سازمان سوسیال دموکراتیک ثابتی موجود است، زنان به فعالیت انتخاباتی آن کتک میکنند. و زنان هستند که کار بسیار گرانبهای توزیع اعلامیهها و فراهم آوردن آبوند شوندگان نشریات سوسیال دموکراتیک، این مهمترین حربه فعالیت انتخاباتی، را انجام میدهند.

دولت سرمایه داری قادر به بازداشتن زنان از انجام اینهمه تلاش در حیات سیاسی نشده است. در واقع دولت با اجازه دادن حق اتحادیه و تجمع آنها، قدم به قدم مجبور به دادن و تضمین این امکان شده است. فقط آخرین حق سیاسی زنان انکار شده است، حق رای و تصمیم گیری مستقیم در مورد نمایندگان مردم در قوه مقننه و اجرایی و حق انتخاب شدن در این ارگانها. اما در اینجا همانند سایر نقاط جامعه، قاعده بر این است که "نگذار مسائل آغاز گردند". اما مسائل آغاز شده اند. دولت کنونی بجزرد واگذاری حق شرکت در اجتماعات عمومی و سیاسی، در مقابل زنان پروتستر تسلیم شد. و دولت اینکار را نه با اطلبانه بلکه از روی اجبار و تحت فشار غیرقابل مقاومت طبقه کارگر به پا خواسته انجام داد. فشار خود زنان پروتستر که دولت پروس-آلمان را مجبور به لغو "قسمت زنان" در نشستهای سازمانهای سیاسی و باز کردن درب سازمانهای سیاسی بر روی زنان کرد، اهدا کم نبود. اینکار واقعا توپ را به حرکت درآورد. پیشرفت غیرقابل مقاومت مبارزه طبقاتی پرولتاریا، زنان را درست به مرکز زندگی سیاسی رانده است. زنان پروتستر با استفاده از حق اتحادیه و تجمع، نقشی فعال در زندگی پارلمانی و

فعالیت انتخاباتی معهوده گرفته‌اند. این فقط نتیجه اجتناب ناپذیر و منطقی جنشی است که در آن امروز میلیونها زن پرولتر قاطعانه و با اعتماد به نفس اعلام میکنند: بگذارید ما حق رأی داشته باشیم!

روزگاری، در دوران مطلقه قبل از ۱۸۴۸، گفته میشد که طبقه کارگر - باندازه کافی بالغ نشده که قادر به کاربرد حقوق سیاسی باشد. امروز این حرف نمیتواند در مورد زنان کارگر زده شود، چرا که آنها بلوغ سیاسی خود را به‌عرضه گذاشته‌اند. همگان میدانند که بدون آنها، بدون کمک شتافانه زنان پرولتر، حزب سوسیال-دموکراتیک پیروزی باشکوه ۱۲ ژانویه [۱۹۱۲] را بدست نیاورده و قادر به کسب چهار و یک چهارم میلیون رأی نمیگردد. بهررو طبقه کارگر همواره بلوغ سیاسی را برای آزادی سیاسی بوسیله یک خیزش موفقیت آمیز توده‌ای به اثبات رسانده است فقط بهنگامیکه بحق الهی نشسته بر تخت سلطنت و بهترین و اشراف‌ترین آدمهای کشور، مشت‌های پینه بسته پرولتاریا را برچسبان خود و زانوان وی را برچانه‌ها - شان بطور بالفعل احساس کردند، فقط در آنوقت آنها برقی آسا به "بلوغ" سیاسی مردم احساس اعتماد کردند. امروز این نوبت زنان پرولتر است که دولت سرمایه - داری را از بلوغ خود باخبر کنند. این عمل از طریق یک جنبش توده‌ای دائمی و قدرتمند که میبایست از تمام وسایل مبارزه پرولتری و اعمال فشار استفاده کند، به انجام رسیده است.

رأی زنان هدف است. اما جنبش توده‌ای ای که میباید آنها کسب کند، فقط وظیفه زنان نیست بلکه مسئله مشترک طبقاتی زنان و مردان پرولتر است. فقدان کنونی حقوق زنان در آلمان فقط یک حلقه از زنجیر ارتجاعی است که برگردن مردم افتاده است و بدقت با رکن دیگر ارتجاع یعنی سلطنت، پیوند دارد. در سرمایه - پداری پیشرفته و وسیعاً صنعتی شده آلمان قرن بیستم، در قرن الکتریسیته و

هوایما، فقدان آزادی سیاسی زنان بهمان اندازه ارتجایی و پس مانده‌ای از گذشته‌ای مرده می‌باشد که حق الهی بر تخت سلطنت، هردو پدیده - عامل بهشت بمثابة قدرت سیاسی رهبری کننده و زن موقر خانگی بی توجه به طوفان رنگ عمومی و سیاست و مبارزه طبقاتی - این هردو پدیده ریشه در شرایط پوسیده گذشته، در زمان سرواز در روستا و اصناف در شهرها دارند که در آن زمانها قابل توجیه و ضروری بودند. اما هم سلطنت و هم فقدان حقوق زنان توسط انکشاف سرمایه‌داری مدرن درگون شده و مدلل به کاریکاتورهایی ضحك شده‌اند. آنها در جامعه نوین ماهنوز به حیات خود ادامه می‌دهند و این نه بخاطر فراموشی مردم در الغاء آن و نه بخاطر دوام و جبر شرایط است. نه، آنها هنوز به حیات خود ادامه می‌دهند بخاطر اینکه هم سلطنت و هم فقدان حقوق سیاسی زنان، مدلل به ابزار قدرتمند منافع منخاص مافع مردم شده‌اند. بدترین و وحشی‌ترین مبلغین استثمار و بردگی پرولتاریا در پشت تخت سلطنت و محراب و نیز در پشت بردگی زنان سنگر گرفته‌اند. سلطنت و فقدان حقوق زنان به مهترین ابزار طبقه سرمایه‌دار حاکم بدل شده‌اند.

در حقیقت دولت ما از جلوگیری کردن از راهی دادن زنان کارگر و فقط زنان کارگر، سود میبرد. او بدرستی از آن میترسد که آنها نهاد های سنتی حاکمیت طبقاتی را تهدید خواهند کرد. بعنوان مثال میلیتاریسم ( که هیچ زن پرولتسر عاقلی کاری بغیر از آنکه دشمن کشنده آن باشد نمیتواند بکند )، سلطنت، دزدی سیستماتیک عوارض و مالیات بر خوار و بار و غیره. راهی زنان برای دولت سرمایه‌داری کنونی وحشتناک و مغرور است، چراکه در پشت آن میلیونها زن بی - ایستادند که دشمن درونی یعنی سوسیال دموکراسی را تقویت میکند. اگر مسئله

برسر رای خانمهای بورژوا بود، دولت سرمایه داری هیچ چیز مگر حمایتی مؤثر به ارتجاع انتظار نداشت. اکثر آن زنان که در سازمانهایی "امتیازات ویژه مردان" مثل شیوان عمل میکنند، چنانچه اگر حق رای میباشند همانند بره های سربراهی به اردوگاه ارتجاع محافظه کار و روحانی میدویند. در واقع آنها مطمئناً بیش از بخش مذکور طبقه خود ارتجاعي میکردیدند. صرف نظر از انگشت شماری که شاغل بوده و حرفهای دارند، زنان بورژوازی در تولید اجتماعی شرکت نمیکند. آنها هیچ چیز مگر یاران مصرف کنندگان ارزش اضافی ای که مردان آنها از پرولتاریا می کشند نیستند. آنها انگ انگلهای يك اندام اجتماعی اند. و شرکای مصرف کنندگان - معمولاً در دفاع از "حق شان برای يك زندگی انگلی، حتی ظالمتر و هارتر از ما" بورژوا مستقیم حاکمیت طبقاتی و استثمار میباشند. تاریخ تمام مبارزات کبیر انقلاباً اینرا بطریقی مهیب تصدیق میکند. بعنوان مثال در انقلاب کبیر فرانسه، پس از سقوط ژاکوبینها، بهنگامیکه روسپی زنجیر شده به پای اعدام سرفت، فاسقان لخت بورژوازی سرمست از پیروزی در خیابانها میرقصیدند برقص بیشترمانه خوشحالی در مورد سقوط قهرمان انقلاب. و در یاری سال ۱۸۷۱ بهنگامیکه کمون کارگسبران قهرمانانه به زور اسلحه شکست خورد، زنان دیوانه بورژوا حتی از مردان در منش خود نیز در انتقامجویی خونینشان از پرولتاریای سرکوب شده، پیشی گرفتند. زنان طبقات متلک همواره از استثمار و بردگی مردم کارگر، که آنها از آن بطور غیر مستقیم وسایل معیشت حیات اجتماعاً زائد خود را دریافت میکنند، متعصبانه دفاع خواهند کسرد.

زنان طبقات استثمارگر از لحاظ اجتماعی و اقتصادی يك بخش مستقل جمعیت را تشکیل نمیدهند. تنها کارکرد آنها اینست که ابزار تولید مثل طبیعی طبقات حاکم باشند. برعکس، زنان پرولتر از لحاظ اقتصادی مستقلند. آنها از برای جامعه



همانند مردان مولدند . مقصود من از مولد بودن پرورش کودکان و کار خانگی آنها که به مردان کمک میکند تا با دستنزدی ناچیز خانواده خود را اداره کنند نیست . این نوع کار صرفنظر از اینکه بجهت فداکاری عظیمی دست یازد و اینکه چقدر انرژی صرف کند و حاصل جمع این هزاران تلاش کوچک چه باشد ، در مفهوم کنونی اقتصاد سرمایه داری مولد نیست . اینکار هیچ چیز مگر مسئله خصوصی کارگر بدوشتحالی و تقدیس او و ازاینرو کاری ناموجود از برای جامعه کنونی ما . تا زمانی که سرمایه داری و سیستم دستنزدی حاکمیت داشته باشد ، فقط آن کاری مولد شناخته میشود که تولید ارزش اضافی نموده و سود سرمایه داری بیافریند . از این دیدگاه مرصا سالن موسیقی که پاهای او موجب سود رساندن به جیب صاحب کارش است ، کارگری مولد میباشد در حالیکه محنت زنان کارگر و محنت مادران در چهار دیواری خانه هایشان غیرمولد تشخیص داده میشود . این وحشیانه و احمقانه بنظر میرسد اما دقیقاً بنا بر توحش و حماقت اقتصاد سرمایه داری کنونی ما مطابقت دارد . و رویت این توحش و حماقت بمنزله اولین وظیفه زنان پرولتر میباشد .

چراکه دقیقاً از این دیدگاه ، درخواست زنان پرولتر برای حقوق سیاسی برابر ریشه در زمینه ثابت اقتصاد دارد . امروز میلیونها زن همانند مردان در کارخانهها کارگاهها ، مزارع ، صنایع خانگی ، دفاتر و فروشگاهها سود سرمایه داری تولید میکنند . بنابراین آنها به واضحترین مفهوم علمی جامعه کنونیمان ، مولد میباشند هر پیشرفت جدیدی در صنعت یا تکنیک ، مکانهای نوینی برای زنان در ماشین آلات سود آور سرمایه داری می آفریند . و ازاینرو هر روز و هر گام پیشرفت صنعتی ، سنگی تازه به بنیاد ثابت حق سیاسی برابر زنان می افزاید . آموزش و فراست زنان از برای خود مکانیزم اقتصادی ضروری شده اند . زن کوتاه بین " حلقه خانوادگی " پدرسالار ، احتیاجات صنعت و تجارت را به همان کسی پاسخ میدهد که به احتیاجات سیاسی

این حیثیت دارد که دولت سرمایه‌داری حتی از این جنبه نیز در انجام وظیفه‌اش اهمال ورزیده است. تاکنون این اتحادیه‌ها و سازمانهای سوسیال دموکراتیک بوده‌اند که بیشترین سهم را در بیداری افکار و حس معنوی زنان داشته‌اند. حتی ده‌ها سال پیش، سوسیال دموکراتها بمثابة تواناترین و همشيارترين کارگران آلمان بوده‌اند. بهمين نحو امروز نیز اتحادیه‌ها و سوسیال دموکراسی، زنان پرولتر را از حیات خفقان آور و باریک و از اداره فلاکتبار و کوتاه‌بینانه امور خانه بیرون کشیده‌اند. مبارزه طبقاتی پرولتاریا افق آنها را وسعت بخشید، افکار آنان را قابل انعطاف کرده، تفکر آنانرا انکشاف داده و بدانها اهدافی عظیم از بس ساعی آنان نشان داده است. سوسیالیسم به تجدید حیات دماغی زنان کارگر واقعیت بخشیده و از اینرو بدون شک آنان را همچنین از جنبه سرمایه به کارگرانی مولد بدل کرده است.

با توجه به همه اینها، فقدان حقوق سیاسی زنان يك بي عدالتی شرم آور است و حتی بیشتر از آن، چرا که حالا بخشا دروغی بیش نیست و علی‌رغم آن توده‌های زنان شرکتی فعال در حیات سیاسی دارند. معینا، سوسیال دموکراسی بحث "بی‌عدالتی" را پیش نمی‌کشد. این بخزله تفاوت ما با سوسیالیسم احساساتی پیشین است. ما به عدالت طبقات حاکم متکی نیستیم بلکه منحصرأ متکی به قدرت انقلابی توده‌های کارگر و متکی به سیر انکشاف اجتماعی که زمینه را برای این قدرت تدارک می‌بیند هستیم. پس مطمئنا بی‌عدالتی بخودی خود، آن استدلالی که بتواند نهادهای ارتجاعی را سرنگون کند نمی‌باشد. فردریک انگلس کسی که او هم مؤسس سوسیالیسم علمی می‌باشد، میگوید که اگر در بخشهای وسیعی از جامعه احساس بی‌عدالتی وجود داشته باشد، این همواره نشانگر

همانند مردان بودند. مقصود من از مولد بودن پرورش کودکان و کارخانگی آنها که به مردان کمک میکند تا با دستمزدی ناچیز خانواده خود را اداره کنند نیست. این نوع کار صرفنظر از اینکه به چه اندازه عظیمی دست یازد و اینکه چقدر انرژی صرف کند و حاصل جمع این هزاران تلاش کوچک چه باشد، در مفهوم کنونی اقتصاد سرمایه‌داری مولد نیست. اینکار هیچ چیز مگر مسئله خصوصی کارگر بدوشتحالی و تقدیس او و از اینرو کاری ناموجود از برای جامعه کنونی ما. تا زمانی که سرمایه‌داری و سیستم دستمزدی حاکمیت داشته باشد، فقط آن کاری مولد شناخته میشود که تولید ارزش اضافی نموده و سود سرمایه‌داری بیاورند. از این دیدگاه مرقاض سالن موسیقی که پاهای او موجب سود رساننده به جیب صاحب کارش است، کارگری مولد میباشد درحالی که محنت زنان کارگر و محنت مادران در چهار دیواری خانه‌هایشان غیرمولد تشخیص داده میشود. این بحثیانه و احقانه بنظر برسد اما دقیقاً با نوحش و حماقت اقتصاد سرمایه‌داری کنونی ما مطابقت دارد. و رویت این نوحش و حماقت بمنزله اولین وظیفه زنان پرولتر میباشد.

چراکه دقیقاً از این دیدگاه، درخواست زنان پرولتر برای حقوق سیاسی برابر ریشه در زمینه ثابت اقتصاد دارد. امروز میلیونها زن همانند مردان در کارخانه‌ها کارگاهها، مزارع، صنایع خانگی، دفاتر و فروشگاهها سود سرمایه‌داری تولید میکنند. بنابراین آنها به واضحترین مفهوم علمی جامعه کنونیان، مولد میباشند هرچشمرفت جدیدی در صنعت یا تکنیک، مکانهای نوینی برای زنان در ماشین آلات سود آور سرمایه‌داری می‌آفرینند. و از اینرو هرروز و هرگام پیشرفت صنعتی، سنگی تازه به بنیاد ثابت حق سیاسی برابر زنان می‌افزاید. آموزش و فراست زنان از برای خود مکانیزم اقتصادی ضروری شده‌اند. زن کوتاه بین "حلقه خانوادگی" پدرسالار است. احتیاجات صنعت و تجارت را به همان کسی پاسخ میدهد که به احتیاجات سیاسی

این حثیات دارد که دولت سرمایه‌داری حتی از این جنبه نیز در انجام وظیفه‌اش  
 اعمال ورزیده است. تاکنون این اتحادیه‌ها و سازمانهای سوسیال دموکراتیک  
 بوده‌اند که بیشترین سهم را در برپاداری افکار و حس معنوی زنان داشته‌اند. حتی  
 ده‌ها سال پیش، سوسیال دموکراتها بنایه تواناترین و هوشیارترین کارگران  
 آلمان بوده‌اند. بهین نحو امروز نیز اتحادیه‌ها و سوسیال دموکراسی، زنان  
 پرولتر را از حیات خفقان آور و باریک و از اداره فلاکتبار و کوتاه‌بینانه امور خانه  
 بیرون کشیده‌اند. مبارزه طبقاتی پرولتاریا اقی آنها را وسعت بخشید، افکار  
 آنان را قابل انعطاف کرده تفکر آنانرا انکشاف داده و بدانها اهدافی عظیم  
 از بس صافی آنان نشان داده است. سوسیالیسم به تجدید حیات دماغی زنان  
 کارگر واقعیت بخشیده و از اینرو بدون شک آنان را همچنین از جنبه سرمایه به  
 کارگرانی مولد بدل کرده است.

با توجه به همه اینها، فقدان حقوق سیاسی زنان یک بی‌عدالتی شرم آور  
 است و حتی بیشتر از آن، چرا که حالا بخشا درونی بیش نیست و علی‌رغم آن  
 توده‌های زنان شرکتی فعال در حیات سیاسی دارند. معینا، سوسیال دمو-  
 کراسی بحت "بی‌عدالتی" را پیش نمی‌کشد. این بضره تفاوت ما با سوسیالیسم  
 احساساتی پیشین است. ما به عدالت طبقات حاکم متکی نیستیم بلکه منحصر  
 متکی به قدرت انقلابی توده‌های کارگر و متکی به سیر انکشاف اجتماعی که زمینه  
 را برای این قدرت تدارک می‌بینند هستیم. پس مطمئنا بی‌عدالتی بخودی خود،  
 آن استدلالی که بتواند نهاد های ارتجاعی را سرنگون کند نمی‌باشد. فردریک  
 انگلس کسی که او هم مؤسس سوسیالیسم علمی میباشد، میگوید که اگر درخششهای  
 وسیعی از جامعه احساس بی‌عدالتی وجود داشته باشد، این همواره نشانگر

آنست که پایه‌های اقتصادی جامعه بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر یافته‌اند و اینکه شرایط کنونی با سیر انکشاف در تناقض قرار دارند. جنبش قدرتمند کنونی ملیونها زن کارگر که فقدان حقوق سیاسیشان را یک بی‌عدالتی آشکار بحساب می‌آورند در حکم چنین نشانه‌ی واضحی است، نشانه‌ی آنکه پایه‌های اجتماعی نظام حاکم پوسیده شده و عمر آن به شمارش افتاده است.

صدسال پیش چارلز فوریه یکی از بزرگترین مبلغین افکار سوسیالیستی این کلمات همیشه زنده را نگاشت: میزان آزادی زنان هر جامعه بمنزله میزان طبیعی آزادی عمومی است. <sup>۴</sup> این کلام در مورد جامعه کنونی ما صحت دارد. مبارزه توده‌های اخیر برای آزادی سیاسی زنان تنها بمنزله یک نمود و یک بخش از مبارزه عمومی پرولتاریا برای رهایی است. دوام و آینده آن بستگی به این امر دارد. مبارزه طبقاتی پرولتاریا بخاطر حق رای عمومی برابر و مستقیم زنان پرولتروسیمها پیشرفت کرده و تشدید میگردد. بهین دلیل است که جامعه پرولتاریایی از آرا زنان تنفر داشته و در وحشت بسر میرود. و بهین دلیل است که ما خواستار کسب آن بوده و به کسب آن نایل خواهیم آمد. ما با نبرد برای آزادی زنان آن لحظه که جامعه کنونی زیر پتک کوبنده پرولتاریا خرد و متلاشی شود را نیز تسریع می‌کنیم.

#### توضیحات

\* سخنرانی فوق در دومین گروه‌های زنان سوسیال دموکرات در اشتوتگارت

بتاریخ ۱۲ مه ۱۹۱۲ بعمل آمده است.

Imma Ihrer -۱

۲- نام این نشریه *Die Gleichheit* بود و سردبیری آنرا کلارا زتکین *Clara Zetkin* بعهده داشت .

۳- " قسمت زنان " در سال ۱۹۰۲ توسط هارستین وزیر بروس برقرار شده بود که برطبق آن در نشستهای سیاسی قسمت بخصوصی از اطاق متعلق به زنان بود .

۴- البته بهنگامیکه روزالوکزامبورگ این سخنرانی را ایراد میکرد از دست-نویسهای اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ مارکس باخبر نبود . مارکس در آنجا در مقاله مالکیت خصوصی و کمونیسیم ، عین همین عبارت فوریه را آورده و شرح مسوطی از روابط انسان با انسان ( روابط زن و مرد ) را توصیف مینماید .

[ترجمه از روی متن انگلیسی]

## ب - اندیشه‌هایی پیرامون ۸ مارس

زن - کی میشود که ما توجه خاصی نسبت به این دو حرف معطوف نداریم؟  
کی میشود که آنها بطور خاص نشان نشوند؟

چنین روزی هر ساله فرا میرسد. و بهنگامیکه می‌آید، در تمام جهان نشست‌ها و میتینگ‌های زنان برپا میشود. و اگرچه در سال گذشته در یسنان باندازه سالهای قبل پرواقعه نبوده‌اند، ولی بنظر میرسد که برخی افراد بسیار فعال بوده‌اند. در این روز میتینگها برگزار میشود، سخنرانیها میشود، تلگراف‌ها دریافت میشود و مقالاتی بچاپ میرسد.

زنان بیان خوش‌شانس‌تر از زنان سایر نقاط چین بوده‌اند. حتی کسانی وجود دارند که با حسد میگویند: "چرا رفقای زن با این غذای کم، آنقدر سالم و شاداب بنظر میرسند؟". در بیمارستانها، آسایشگاهها و کلینیک‌ها، زنان به نسبت قابل توجهی به کار اشتغال دارند ولی هیچکس فکر نمیکند که این امر چیز تعجب‌آوری باشد. مع‌الوصف، رفقای زن بیان هنوز نمیتوانند از انواع خاصی از "قبال خوب" بهره‌یز کنند و اینکه صرفنظر از اینکه در چه اوضاع و احوالی باشند آنها به جالبترین موضوع بحث بدل میشوند. تماهی رفقای زن سزاوار انتقاد شده‌اند. و تقریباً تماهی انتقادها شدید و تند بوده‌اند.

مردم همیشه به شرایط ازدواج رفقای زن توجه دارند اما آنها هیچگاه قانع نمیشوند. نزدیک شدن به یک رفیق مرد برای رفقای زن در حکم یک گناه محسوب

میشود. رفقای زن اغلب توسط کاریکاتوریستها به ریشخند گرفته میشوند  
کاریکاتوریستها میگویند: "جی؟ اوف فقط یک ریشخند است و شما رفته‌اید با او  
از-واج کرده‌اید؟" و شعرا بدله گویی میکنند که: "درینان فقط رو، سای نظامی  
وجود دارند نه هنرمندان. هنرمندان نمیتوانند درینان یک معشوق پیدا کنند  
و هر چند از گاه رفقای زن بدینگونه دشنام داده میشوند که: "لعنتی ها! شما  
به ما کارهای رهبری فضلی باحقارت میگیرید و ما را یک مشت دهاتی احمق <sup>مید</sup>  
وئی اگر این بخاطر دهاتی های احمق نبود، شما قادر نبودید به ینان آمده  
و غلات بخورید."

ولی بالاخره رفقای زن میبایستی ازدواج کنند. (ازدواج نکردن حتی بدتر  
از ازدواج کردن است چرا که در مورد او شایعه پراکنی شده و بدنام میگردد.)  
اگر او بایک نظامی ازدواج نکند با یک دهقان میکند. اگر با یک هنرمند ازدواج  
نکند بایک ریشخند مسئول امور مالی میکند. ولی صرف نظر از اینکه او با چه  
کس ازدواج کند، آنها بچه دار خواهند شد و سرنوشت بچه‌ها ابدًا یکسان  
خواهد بود.

بعضی از بچه‌ها لای لباسهای ابریشی نرم و گداز پیچیده شده و توسط  
پرستار مواظبت میشوند. بچه‌های دیگر در کهنه‌های کثیف پیچیده میشوند و گریه  
کنان بحال خود گذاشته میشوند در حالیکه والدینشان مشغول خوردن سهم  
غذای بچه هستند. (ماهی ۲۵ یوان کفاف ۱/۴ کیلوگرم گوشت خوک را میدهد)  
اگر بخاطر سهم بچه نبود شاید والدین هرگز نمیتوانستند طعم گوشت را بچشدند.  
بنابراین او با چه کسی باید ازدواج کند؟ اما مسئله در اینجا است که هر کس  
از بچه دار شدن خود داری کند بعنوان "نورای ایمن بخانه باز آمده" مورد



ریشخند واقع میشود . اگر او قادر به استخفاف یا یک پرستار بیجه باشد ، می تواند در مجلس هفتگی رقص اجتماعی شرکت کند . گریه بعضی پدیدار شدن در صحنه پشت سرش شایعه برانگیز میشود ، ولی همه در آنجا خوش و بشاش میشوند . و صرف نظر از اینکه آنها نظامی باشند یا دهقان ، رئیس قسمت امور مالی باشند یا هنرمند ، او مرکز توجه واقع میشود . این پدیده ای نیست که مربوط به هیچ تئوری وابسته به هیچ ایدئولوژی ای باشد ، مسئله ای نیست که در سخنرانی مورد بحث قرار گرفته باشد . اگرچه همه از آن مطلعند ولی هیچکس صحبت در مورد آن نمی کند ولی این آن چیز است که جریان دارد .

مشکل طلاق هم بهمان نحو است . وقتی اشخاص ازدواج میکنند عموماً باید حائز سه شرط زیرین باشند : خلوص سیاسی ، خوانایی سن و قیافه ، و تمایل به کمک کردن به یکدیگر . ولی بنظر میرسد که هرکس از این شرایط برخوردار باشد در اینجا هیچ خائن شناخته شده ای وجود ندارد . و کمک کردن به یکدیگر شامل همه چیز میشود ، از وصله کردن جورابها گرفته تا دلجویی از زن بهنگامیکه ناراحت است .

ما میباید در مورد تأثیرات این امر که دلیل طلاق همواره با اصطلاح انحراف و فقاقت زن میباشد بطور جدی فکر کنیم . من فکر میکنم که این برای یک زن شرم آور است که پیشرفتی نکند و همسرش را هم عقب نگاه دارد . اما اجازه بدهید این انحراف را از نزدیک بررسی کنیم .

تمام زنان قبل از ازدواج اشتیاق و کشش بسیاری برای مبارزه در زندگی داشتند سپس ، تحت تأثیر احتیاجات نرمال جنسی زندگی و کلمات شیرین " کتیکه بیکه بیکه " ازدواج کرده و مبدل به " نوزاد بازآمده " به خانه میشوند . در این شرایط آنها

ناگهان از "انحراف" باخبر شده و از خطرات آن بیخاک میشوند و بی هدف به اینطرف و آنطرف مدوند. و آنوقت آنهایی که طانت آنها داشته باشند از مهمل بودن درخواست میکند که چه آنها را بپذیرد و یا سقط جنین میکند و حتی تنبیه انوریتته‌های [حزبی] و خطر جانی را هم پذیرفته و پنهانی با داروهای کوناگون سقط جنین مینماید.

اما آنوریتته‌ها در پاسخ احتیاجانشان میگویند: "فکر نکنید که پرورش کودکان وظیفه‌ای با ارزش است؟ شما فقط خواهان یک زندگی راحت هستید و درخواستهای غیر منطقی میکنید. شما چکار مهم سیاسی ای در زندگی‌تان انجام داده‌اید؟ شما از بچه دار شدن میترسید و آنوقت وقتی بچه دار شدید نمیخواهید مسئولیت آنرا بپذیرید. اصلاً کی به شما گفت ازدواج کنید؟"

پس تحت این شرایط "انحراف" زنان تقریباً غیر قابل اجتناب است. بعضی اشخاص بهنگامیکه یک زن صالح و با استعداد باشد به شهادت زندگیش را وقف میکند تا به یک همسر و مادر فداکار بدل شود، به تحسین و تقدیر میبرد از زندگی اما پس از حدود ۱۰ سال، او هنوز نمیتواند راه خلاصی از بدشانسی "انحراف" پیدا کند.

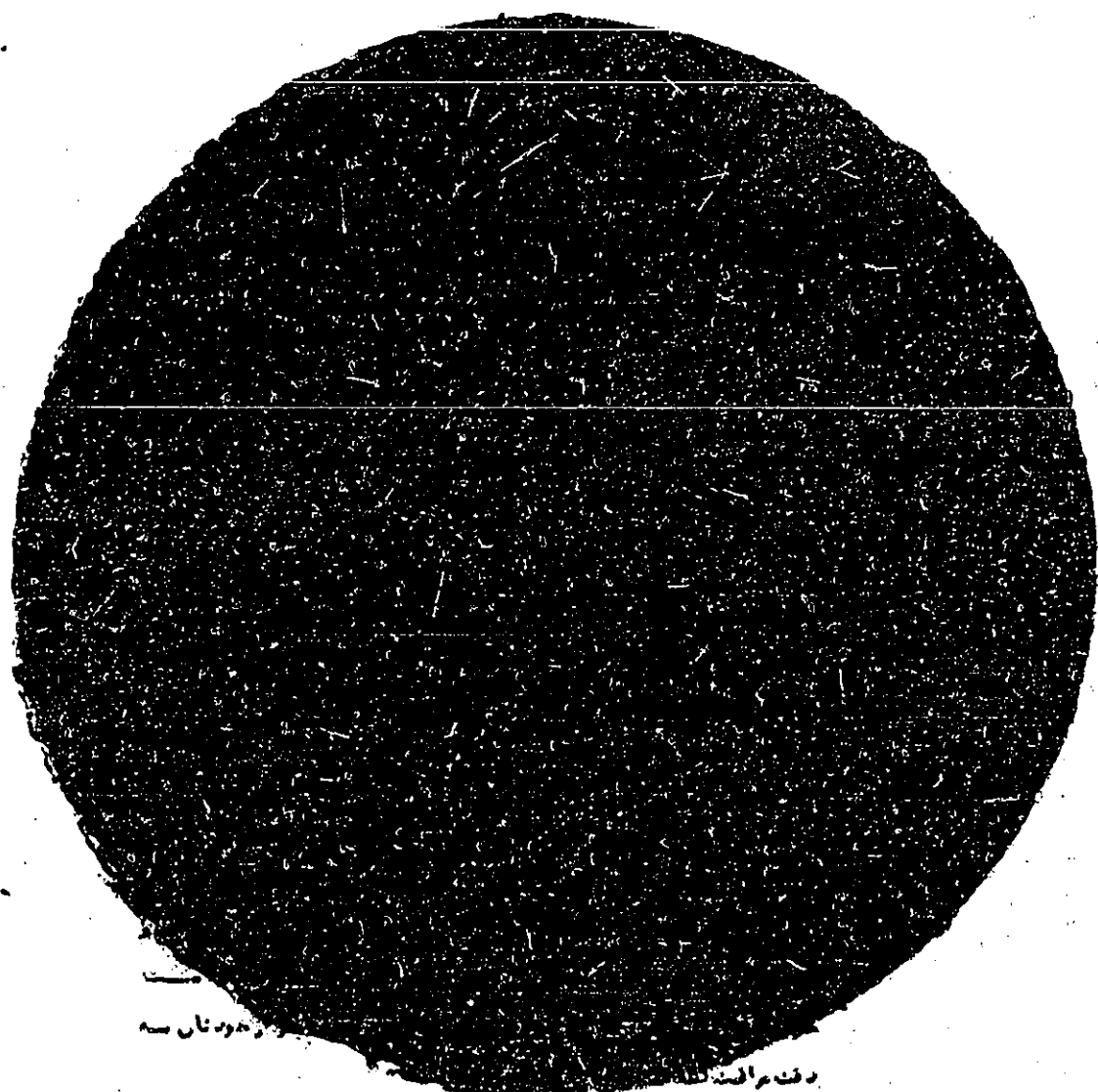
امروز نیز این اشخاص تحریف شده، حتی ازدید من که خودم یک زن هستم جالب توجه نیستند. پوست آنها شروع به چین خوردن کرده، پروره‌های سرشان ریخته و سختی زندگی سرانجام آخرین بقایای زیبایی را هم در آنان از بین میبرد. اینکه آنان خود را در چنین وضع تاسف باری ببینند، طبیعی بنظر میرسد. در جامعه کهن، مردم آنها را "موجوداتی بدبخت و بیچاره" میدانستند اما امروز از آنجا که آنها خودشان این شرایط را ببار آورده‌اند، این امر حاصل طبیعی

اعمالشان است .

در بحث پیرامون قانون پیشنهادی جدید ازدواج ، آنها میگویند که مسئله اینجاست که آیا برای طلاق توافق هر دو طرف ضروریست و یا اینکه انجام اینکار با تقاضای یک طرف هم انجام شدنی است . اما این حقیقت ندارد که عموماً بیشتر طلاقتها با درخواست مردان انجام میپذیرد ؟ هنگامیکه زن تقاضای آنرا بکند محط بر قضاوت شده و اوست که مورد سرزنش قرار بگیرد .

من خودم یک زن هستم و میتوانم خطاهای زنان را بهتراز دیگران نزدیک کنم اما من در عین حال از درد های آنان نیز باخبرم . زنان نمیتوانند در روزها اوضاع تاریخی زندگی کنند و کامل شوند ، آنها از آهن و فولاد ساخته نشده اند . این فراتر از توان آنهاست که در مقابل انواع گونه گون فریب برجامعه و فشار بی صدای آن مقاومت کنند . هرزنی شرح حال اندوه خود را داراست . و هرزنی زمانی دارا عواطف نجیبانه بوده است ( خواه مقامی والا کسب کرده باشد یا نزول کرده باشد خواه به تنهایی مبارزه کند و خواه بطرف جریان عادی امور انبوه جامعه کشانده شده باشد ) . این امر در مورد رفقای زنی که به بیان آمده اند حتی بیشتر صدق میکند .

به این دلیل است که من زنانی را که توسط جامعه گناهکار خوانده شده اند را با چشمانی باز میگردم . و از اینرو دلم میخواهد که مردان و زنان ، بخصوص آنان که از موقعیت والایی برخوردار هستند ، به اشتباهات این افراد از زاویه ای اجتماعی بنگرند . هر عضو حزب کمونیست بخاطر اینکه به خودش انضباط ببخشد میبایستی از نشخوار لفاظی های میان تپس بپرهیزد و مسئولانه تر برخورد کند . در مورد مسائل عملی بیشتر صحبت کند ، بطوریکه به ثوری و عمل یگانگی بدهد .



در وقت برآوردن...

ناتنا، خود را شاداب نگه دارید، تنها شاداب بودن است که میتواند -  
ظرافت و انرژی داشته باشد و این زندگی کامل را هدایت کند و قدرت و تجربه  
برای ما باشد. شاداب ماندن را داشته، از برهان خوبی برای آینده برخوردار  
شده و شاداب باشید، من - در مورد این است با یک زندگی صرف سلامت نگاه کنید

ادعایشان است .

در بحث پیمان فانون جنبه‌های جدید اردوواج آنها مکتوبه است که مستند است  
اینست که آنها برای مدتی نوازی هر دو طرف ضرورت و ناسیبه احرام اینکار با  
تقاضای بنا طرف هم انجام شدنی است . اما این جمعیت ندارد که عموماً بیشتر  
بنا آنها با درخواست مردان انجام می‌دهند ۲ هنگامیکه زن تقاضای آنرا کند چهل  
برصبار شده و اوست که مرد سرزینتر قرار می‌گیرد .

بین مردم بنگر زن هستند و می‌توانم بنظایران زنان را سهینوز دیگران درک کنم  
اما من در همین حال از مرد های آنان نیز باخبرم . زنان نمی‌توانند درودها اوجاع  
تاریخی زندگی کنند و گاهی شوند ، آنها از آهن و فولاد ساخته نشده‌اند . این  
فراتر از توان آنهاست که در مقابل انواع گونه‌گون ضرب در جامعه و فشار بی‌صدای  
آن مقاومت کنند . هرگزی درج حال اندوه خود را در است . و هرگزی زمانی دراز  
عواطف نسیانه بوده است . ( عواطف غلیظ والا کسب کرد مانند تا بزل کرد مانند  
عواطف به نسیان سازده کند و عواطف طرف جریان هادی اینر انوره خامت کشانده  
شده باشد ) . این امر در مورد رفتاری زن که به بنان آمده‌اند . جنس بیشتر  
صدق می‌کنند .

به این دلیل است که من زنان را که توسط جامعه گناهکار خوانده شده‌اند  
را باچشمی باز می‌نگرم . و از اینرو دلم می‌خواهد که مردان و زنان ، شخصی  
آنان که از مردانیت و الایی برخوردار هستند ، به انتباهات این افراد از زبان‌های  
اجتماعی بنگرد . هر چه حزب کمونیست بخاطر اینکه به خود بی‌اطماعت می‌فکند  
صمیمتی از تشواری لیاظی های شان نمی‌بهریزد و سلولانتر برخوردار کند .  
در مورد مسائل علمی بیشتر صحبت کند ، بطوریکه به ثروت وصل بگانی بدهد .

نه فقط برای خود، کار میکنند دارای چنین انگیزه‌ای هستند.

#### صبح هشتم مارس

بعد از تحریر من نوشتن این مقاله را تمام کرده و دوباره آنرا خواندم. احساس میکنم برخی از قسمتها ناگفته‌ها میباشند و من گفتمی بسیار دارم. اما بخاطر سررسید موعده تمام آن وقت دستکاری کردنش را ندارم. من همچنین احساس میکنم که اگر اینها توسط برخی افراد صاحب منصب در یک میتینگ ایراد میشد، بعنوان گفته‌ای که درست انگشت روی نکات گذاشته، پذیرفته میشد. اما از آنجا که این نوشته متعلق به یک زن است، احتمالاً انکار خواهد شد. از آنجا که بهر حال نوشته شده، میخواهم آنرا با دیگران که احساسات مشابهی دارند در میان بگذارم.

#### \* توضیح \*

تینک لینک یک نویسنده و یکی از اعضا حزب کمونیست چین بود. او در این مقاله که بسال ۱۹۴۲ نوشته شده، رهبران حزب را به یاد انتقاد کشید و شرایط سخت زنان ینان را توصیف کرد. وی بخاطر انتقاد از رهبران حزب در مورد دیدگاه حزب نسبت به ازدواج، عشق و... در سال ۱۹۵۷ از حزب اخراج گردید.

مالکیت خصوصی، مارا آنچنان احق و تنگ نظر کرده که یک شیئی  
 تنها زمانی برای ماست که در چنگش داریم - وقتی بعنوان سرمایه وجود  
 دارد، یا وقتی که مستقیماً دورده شده، آسایش داده شده، بیفایده شده،  
 اشغال شده و غیره - مختصر آنکه خصوصی آبرای مصرف برسانیم . . . . .  
 این دو بجای تمام جوامع بشری و فردی، بیگانه می گردند تمام این جوامع  
حقیقی انسان بخاطر این هستند، وجود انسانی محض استانی این مقدر  
 حقایق نظامی استانی استانی استانی استانی استانی استانی استانی استانی  
 روزی که انسان با انسان همان روزی که کوهنمای صبح، قاطع و بیزار  
 و انسان در رابطه بر زبان می آید، یعنی در طریقی که رابطه کار واسطه  
 خصوصی، من [انسان] در آن سرگردان رابطه مستقیم انسانی و روز انسان  
 با انسان هم چنین رابطه بر زبان می آید.

کمال استارکس